

درباره زهد، مهربانی و صلح امام حسن (ع)



امام حسن مجتبی (ع) هرگاه از مرگ یاد می‌کرد می‌گریست و هر گاه از قبر یاد می‌کرد می‌گریست چون وضو می‌ساخت و به نماز می‌ایستاد، بدنش به لرزه می‌افتاد و رنگش زرد می‌شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد.

همشهری آنلین:

امام حسن مجتبی (ع) هرگاه از مرگ یاد می‌کرد می‌گریست و هر گاه از قبر یاد می‌کرد می‌گریست چون وضو می‌ساخت و به نماز می‌ایستاد، بدنش به لرزه می‌افتاد و رنگش زرد می‌شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد.

تولد و کودکی

امام حسن (ع) فرزند امیر مؤمنان علی بن ابیطالب و مادرش بهترین زنان فاطمه زهرا دختر پیامبر خدا (ص) است. امام حسن (ع) در شب نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در مدینه تولد یافت. وی نخستین پسری بود که خداوند متعال به خانواده علی و فاطمه عنایت کرد. رسول اکرم (ص) بلا فاصله پس از ولادتش، او را گرفت و در گوش چپش اقامه گفت. سپس برای او بار گوسفندی قربانی کرد، سرش را تراشید و هم وزن موی سرش - که یک درم و چیزی افزون بود - نقره به مستمندان داد. پیامبر (ص) دستور داد تا سرش را عطرآگین کنند و از آن هنگام آیین عقیقه و صدقه دادن به هموزن موی سرنوزاد سنت شد. این نوزاد را حسن نام داد و این نام در جاهلیت سابقه نداشت. کنیه او را ابومحمد نهاد و این تنها کنیه اوست. لقب های او سبط، سید، زکی، مجتبی است که از همه معروفتر مجتبی می باشد. پیامبر اکرم (ص) به حسن و برادرش حسین علاقه خاصی داشت و بارها می فرمود که حسن و حسین فرزندان منند و به پاس همین سخن علی به سایر فرزندان خود می فرمود: شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند. امام حسن هفت سال و خرده ای زمان جد بزرگوارش را درک نمود و در آغوش مهر آن حضرت بسر برد و پس از رحلت پیامبر (ص) که با رحلت حضرت فاطمه دوماه یا سه ماه بیشتر فاصله نداشت، تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفت. امام حسن (ع) پس از شهادت پدر بزرگوار خود به امر خدا و طبق وصیت آن حضرت، به امامت رسید و مقام خلافت ظاهری را نیز اشغال کرد؛ و نزدیک به شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت. در این مدت، معاویه که دشمن سرسخت علی (ع) و خاندان او بود و سالها به طمع خلافت (در آغاز به بهانه خونخواهی عثمان و در آخر آشکارا به طلب خلافت) جنگیده بود، به عراق که مقر خلافت امام حسن (ع) بود لشکر کشید و جنگ آغاز کرد. ما در این باره کمی بعد تر سخن خواهیم گفت. امام حسن (ع) از جهت منظر و اخلاق و پیکر و بزرگواری به رسول اکرم (ص) بسیار مانند بود. وصف کنندگان آن حضرت او را چنین توصیف کرده اند: دارای رخساری سفید آمیخته به اندکی سرخی، چشمانی سیاه، گونه ای مودار، محاسنی انبوه، گیسوانی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، شانه یی عریض، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه چندان بلند و نه چندان کوتاه. سیمایی نمکین و چهره ای در شمار زیباترین و جذاب ترین چهره ها. ابن سعد گفته است که حسن و حسین به ریگ سیاه، خضاب می کردند.

کمالات انسانی

امام حسن (ع) در کمالات انسانی یادگار پدر و نمونه کامل جد بزرگوار خود بود. تا پیغمبر (ص) زنده بود؛ او و برادرش حسین در کنار آن حضرت جای داشتند؛ گاهی آنان را بر دوش خود سوار می‌کرد و می‌بوسید و می‌بویید. از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند که درباره امام حسن و امام حسین (ع) می‌فرمود: این دو فرزند من، امام هستند خواه برخیزند و خواه بنشینند (کنایه از این که در هر حال امام و پیشوایند). امام حسن (ع) بیست و پنج بار حج کرد، پیاده، درحالی که اسب‌ها نجیب را با او یدک می‌کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می‌کرد می‌گریست و هر گاه از قبر یاد می‌کرد می‌گریست، هر گاه به یاد ایستادن به پای حساب می‌افتاد آن چنان نعره می‌زد که بیهوش می‌شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می‌افتاد، همچون مار گزیده به خود می‌پیچید. از خدا طلب بهشت می‌کرد و به او از آتش جهنم پناه می‌برد. چون وضو می‌ساخت و به نماز می‌ایستاد، بدنش به لرزه می‌افتاد و رنگش زرد می‌شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت. گفته‌اند که: امام حسن (ع) در زمان خودش عابدترین و بی‌اعتناترین مردم به زیور دنیا بود. در سرشت و طینت امام حسن (ع) برترین نشانه‌های انسانیت وجود داشت. هرکه او را می‌دید به دیده‌اش بزرگ می‌آمد و هر که با او آمیزش داشت بدو محبت می‌ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می‌شنید، به آسانی درنگ می‌کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه‌اش را به پایان برد. محمد بن اسحاق گفت: پس از رسول خدا (ص) هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید.

بر درخانه فرش می‌گسترده و چون از خانه بیرون می‌آمد و آنجا می‌نشست راه بسته می‌شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی‌کرد و او چون می‌فهمید، برمی‌خاست و به خانه می‌رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می‌کردند. در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حاضر ت راه افتاد. ابن عباس که از امام حسن و امام حسین (ع) مسن تر بود، رکاب اسبشان را می‌گرفت و بدین کار افتخار می‌کرد و

می‌گفت: اینها پسران رسول خدایند. با این شان و منزلت، تواضعش چنان بود که: روزی بر عده ای مستمند می‌گذشت، آنها پاره‌های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می‌خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو. امام حسن (ع) فوراً از مرکب فرود آمد و گفت: خدا متکبرین را دوست نمی‌دارد و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک. در جود و بخشش امام حسن (ع) داستانها گفته‌اند. از جمله مدائنی روایت کرده که: حسن و حسین و عبدالله بن جعفر به راه حج می‌رفتند. توشه و تنخواه آنان کم شد. گرسنه و تشنه به خیمه ای رسیدند که پیر زنی در آن زندگی می‌کرد. از او آب طلبیدند. گفت این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بی‌امیزید و بیاشامید. چنین کردند. سپس از او غذا خواستند. گفت همین گوسفند را داریم بکشید و بخورید. یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیر زن گفتند: ما از قریشیم به حج می‌رویم. چون باز گشتیم نزد ما بیا با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد. و رفتند. شوهر زن که آمد و از جریان خبر یافت، گفت: وای بر تو گوسفند مرا برای مردمی ناشناس می‌کشی آنگاه می‌گویی از قریش بودی؟ روزگاری گذشت و کار بر پیر زن سخت شد، از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبورش افتاد. حسن بن علی (ع) او را دید و شناخت. پیش رفت و گفت: مرا می‌شناسی؟ گفت نه، گفت: من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم. و دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آن گاه او را نزد برادرش حسین بن علی فرستاد. آن حضرت نیز همان اندازه به او بخشش فرمود. او را نزد عبد الله بن جعفر فرستاد او نیز عطایی همانند آنان به او داد. حلم و گذشت امام حسن (ع) چنان بود که به گفته مروان، با کوهها برابری می‌کرد.

همسران و فرزندان امام حسن (ع)

دشمنان و تاریخ نویسان خود فروخته و مغرض در مورد تعداد همسران امام حسن (ع) داستانها پرداخته و حتی دوستان ساده دل سخنانی بهم بافته اند. اما آنچه تاریخ های صحیح نگاشته اند همسران امام (ع) عبارتند از: ام الحق دختر طلحه بن عبید الله - حفصه دختر عبد الرحمن بن ابی بکر- هند دختر سهیل بن عمد و جعده دختر اشعث بن قیس. بیاد نداریم که تعداد همسران حضرت در طول زندگیش از هشت یا ده به اختلاف دو روایت تجاوز کرده باشند. با این توجه که ام ولد هایش هم داخل در همین عددند. ام ولد کنیزی است که از صاحب خود دارای فرزند می‌شود و همین امر موجب آزادی او پس از مرگ صاحبش می‌باشد. فرزند آن حضرت از دختر و پسر 15 نفر بوده اند بنامهای: زید، حسن، عمرو، قاسم، عبد الله، عبد الرحمن، حسن اثرم، طلحه، ام الحسن، ام الحسین، فاطمه، ام سلمه، رقیه، ام عبد الله، و فاطمه، و نسل او فقط از دو پسرش حسن و زید باقی ماند و از غیر این دو انتساب با آن حضرت درست نیست.

قسمت اول:

پیشوای دوم جهان تشیع که نخستین میوه پیوند فرخنده علی (ع) با دختر گرامی پیامبر اسلام (ص) بود، در نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. (1) حسن بن علی ع از دوران جد بزرگوارش چند سال بیشتر درك نکرد زیرا او تقریباً هفت سال بیش نداشت که پیامبر اسلام بدرود زندگی گفت. پس از درگذشت پیامبر (ص) تقریباً سی سال در کنار پدرش امیر مومنان (ع) قرار داشت و پس از شهادت علی (ع) (در سال 40 هجری) به مدت 10 سال امامت امت را به عهده داشت و در سال 50 هجری با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت در سن 48 سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان «بقیع» در مدینه مدفون گشت.

فریادرس محرومان

در آیین اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر مستمندان و تهیدستان اجتماع به عهده دارند و به حکم پیوندهای عمیق معنوی و رشته های برادری دینی که در میان مسلمانان برقرار است، باید همواره در تامین نیازمندیهای محرومان اجتماع کوشا باشند. پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دینی ما، نه تنها سفارشهای مؤکدی در این زمینه نموده اند، بلکه هر کدام در عصر خود، نمونه برجسته‌ای از انسان دوستی و ضعیف نوازی به شمار می‌رفتند. پیشوای دوم، نه تنها از نظر علم، تقوی، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشت، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجود گرامی آن حضرت آرام بخش دل‌های دردمند، پناهگاه مستمندان و تهیدستان، و نقطه امید درماندگان بود. هیچ فقری از در خانه آن حضرت دست خالی برنمی‌گشت. هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمی‌کرد، جز آنکه مرهمی بر دل آزرده او نهاده می‌شد. گاه پیش از آنکه مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، احتیاج او را برطرف می‌ساخت و اجازه نمی‌داد رنج و مذلت سؤال را بر خود هموار سازد! «سیوطی» در تاریخ خود می‌نویسد: «حسن بن علی» دارای امتیازات اخلاقی و فضائل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی و بخشنده، و مورد ستایش مردم بود. (2)

امام مجتبی (ع) گاهی مبالغ قابل توجهی پول را، یکجا به مستمندان می بخشید، به طوری که مایه شگفت واقع می شد. نکته یک چنین بخشش چشمگیر این است که حضرت مجتبی (ع) با این کار برای همیشه شخص فقیر را بی نیاز می ساخت و او می توانست با این مبلغ، تمام احتیاجات خود را برطرف نموده و زندگی آبرومندانه ای تشکیل بدهد و احیاناً سرمایه ای برای خود تهیه نماید. امام روا نمی دید مبلغ ناچیزی که خرج یک روز فقیر را بسختی تامین می کند، به وی داده شود و در نتیجه او ناگزیر گردد برای تامین روزی بخور و نمیری، هر روز دست احتیاج به سوی این و آن دراز کند.

خاندان علم و فضیلت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی (ع) و عبدالله جعفر، که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته اند برو و از آنها کمک بخواه. وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی (ع) فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بکلی عاجز گردد، یا بدهی کمر شکن داشته باشد و از عهد پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از اینها برای تو پیش آمده است؟ (3) گفت: اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی (ع) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند. فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سوال کرد و من جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند. عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟ (4)

بخشش بی نظیر

حسن بن علی (ع) تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خدایسندانه، به کار می گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می بخشید. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانی پرافتخار آن حضرت، بخشش بی سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی نظیر ثبت کرده اند که در تاریخچه زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی اعتنائی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا است. نوشته اند: «حضرت مجتبی (ع) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.» (5)

کمک غیر مستقیم

همت بلند و طبع عالی حضرت مجتبی اجازه نمی داد کسی از در خانه او ناامید برگردد و گاه که کمک مستقیم مقدور حضرت نبود، به طور غیر مستقیم در رفع نیازمندیهای افراد کوشش می فرمود و با تدابیر خاصی گره از مشکلات گرفتاران می گشود. چنانکه روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقاً در آن هنگام امام مجتبی پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از اینکه فرد تهیدستی از در خانه اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود: - آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟ - چه کاری؟ - امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می روی و با سخنانی که به تو یاد می دهم، به وی تسلیت می گویی، از این راه به هدف خود می رسی. چگونه تسلیت بگویم؟ - وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الحمد لله الذی سترها بجلوسك علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرك.» (حاصل مضمون آنکه: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می رفت، دخترت پس از مرگ تو در بدر می شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود.) مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد. این جمله های عاطفی در دوان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه ای به وی بدهند. آنگاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟ گفت: نه، حسن بن علی (ع) آن را به من آموخته است. خلیفه گفت: راست می گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است. (6)

بررسی علل صلح (آتش بس) امام حسن (ع)

مهمترین و حساسترین بخش زندگانی امام مجتبی، که مورد بحث و گفتگوی فراوان واقع شده و موجب خرده گیری دوستان کوتاه بین و دشمنان مغرض یا بی اطلاع گردیده است، ماجرای صلح آن حضرت با معاویه و کناره گیری اجباری ایشان از صحنه

خلافت و حکومت اسلامی است. گروهی، با مطالعه زندگانی حضرت مجتبی و حوادث آن روز، این سوالها را مطرح می‌سازند که چرا امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد؟ مگر پس از شهادت امیر مؤمنان (ع) شیعیان و پیران علی با فرزندش حسن مجتبی (ع) بیعت نکرده بودند؟ آیا بهتر نبود که آنچه را بعداً امام حسین (ع) انجام داد، امام حسن (ع) پیشتر انجام می‌داد و در برابر معاویه قیام می‌کرد، و آنگاه یا پیروز می‌شد و یا با شهادت خود حکومت معاویه را متزلزل می‌ساخت؟ پیش از آنکه به پاسخ این سوالها بپردازیم، لازم است مقدماً سه نکته را یاد آوری کنیم:

1- مبارزات حسن بن علی (ع) پیش از دوران امامت

امام حسن (ع)، به شهادت تاریخ، فردی سخت شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه نداشت. او در راه پیشرفت اسلام از هیچ گونه جانبازی دریغ نمی‌ورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود.

در جنگ جمل:

امام مجتبی (ع) در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیر مومنان (ع) در خط مقدم جبهه می‌جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی سبقت می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کرد. (7) پیش از شروع جنگ نیز، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیر مومنان (ع) وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد. (8) او وقتی وارد کوفه شد که هنوز «ابوموسی اشعری» یکی از مهره های حکومت عثمان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه امیر مومنان (ع) مخالفت نموده و از جنبش مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن حضرت با پیمان شکنان جلوگیری می‌کرد، با این کار حسن بن علی (ع) توانست بر رغم کار شکنی های ابوموسی و همدستانش متجاوز از 9 هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل دارد. (9)

در جنگ صفین:

نیز در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مومنان (ع) برای جنگ با سپاه معاویه، نقش مهمی به عهده داشت و با سخنان پرشور و مهیج خویش، مردم کوفه را به جهاد در رکاب امیر مومنان (ع) و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت نمود. (10) آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیر مومنان در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین بن علی (ع) را از دامه جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پیامبر (ص) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود. (11)

2- مناظرات کوبنده امام مجتبی (ع) با بنی امیه

امام حسن مجتبی (ع) هرگز در بیان حق و دفاع از حریم اسلام نرمش نشان نمی‌داد. او علناً از اعمال ضد اسلامی معاویه انتقاد می‌کرد و سوابق زشت و ننگین معاویه و دودمان بنی امیه را بی‌پروا فاش می‌ساخت. مناظرات و احتجاج های مهیج و کوبنده حضرت مجتبی (ع) با معاویه و مزدوران و طرفداران او نظیر: عمرو عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه، و مروان حکم، شاهد این معنا است. (12) حضرت مجتبی (ع) حتی پس از انعقاد پیمان صلح که قدرت معاویه افزایش یافت و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، بعد از ورود معاویه، به کوفه، برفراز منبر نشست و انگیزه های صلح خود و امتیازات خاندان علی را بیان نمود و آنگاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاویه با شدت و صراحت از روش او انتقاد کرد. (13) پس از شهادت امیر مومنان و صلح امام حسن (ع) خوارج تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثره اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گرد آورده است. معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آنکه وانمود کند که امام مجتبی (ع) مطیع و پیرو اوست، به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثره را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد! امام (ع) به پیام او پاسخ داد که: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی‌شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو بجنگم، چه، مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازمتر است. (14) در این جملات روح سلحشوری و حماسه موح می‌زند، بویژه این تعبیر که با کمال عظمت، معاویه را تحقیر نموده می‌فرماید: دست از سر تو برداشتم (فانی ترکنتک لصالح الامة).

3- قانون صلح در اسلام

باید توجه داشت که در آیین اسلام قانون واحدی به نام جنگ و جهاد وجود ندارد، بلکه همانطور که اسلام در شرائط خاصی دستور می‌دهد مسلمانان با دشمن بجنگند، همچنین دستور داده است که اگر نبرد برای پیشبرد هدف موثر نباشد، از در صلح وارد شوند. ما در تاریخ حیات پیامبر اسلام (ص) این هر دو صحنه را مشاهده می‌کنیم: پیامبر اسلام که در بدر، احد، احزاب، و

حنین دست به نبرد زد، در شرائط دیگری که پیروزی را غیر ممکن می دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرار داد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد. پیمان پیامبر(ص) با «بنی ضمیره» و «بنی اشجع» و نیز با اهل مکه(در حدیبیه) از جمله این موارد به شمار می رود(15) بنابراین، همانگونه که پیامبر اسلام(ص) بر اساس مصالح عالی تری که احیاناً آن روز برای عده ای قابل درک نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، حضرت مجتبی(ع) نیز، که از جانب رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه بهتر از هر کس دیگر آگاهی داشت، با درو اندیشی خاصی صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. از اینرو این موضوع نباید موجب خرده گیری گردد، بلکه باید روش آن حضرت عیناً مثل پیامبر(ص) تلقی شود. اینک برای آنکه انگیزه ها و آثار صلح آن حضرت بهتر روشن شود، لازم است تاریخ را ورق بزنیم و این مسئله را با استناد به مدرک اصیل تاریخی بررسی کنیم: اجمالاً باید گفت: حضرت مجتبی(ع) در واقع صلح نکرد، بلکه صلح بر او تحمیل شد. یعنی، اوضاع و شرائط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان يك مسئله ضروری بر امام تحمیل گردید و حضرت جز پذیرفتن صلح چاره ای ندید، به گونه ای که هر کس دیگر به جای حضرت بود و در شرائط او قرار می گرفت، چاره ای جز قبول صلح نمی داشت؛ زیرا هم اوضاع و شرائط خارجی کشور اسلامی، و هم وضع داخلی عراق و اردوی حضرت، هیچ کدام مقتضی ادامه جنگ نبود. ذیل این موضوعات را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم:

از نظر سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا امپراتوری روم شرقی که ضربتهای سختی از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبی بود تا ضربت موثر و تلافی جویانه ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد. وقتی که گزارش صف آرایی سپاه امام حسن و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدف های خود را به دست آورده اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. آیا در چنین شرائطی، شخصی مثل امام حسن (ع) که رسالت حفظ اساس اسلامی را به عهده داشت، جز این راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند، ولو آنکه به قیمت فشار روحی و سرزنشهای دوستان کوفه بین تمام شود؟ «یعقوبی»، مورخ معروف، می نویسد: هنگام بازگشت معاویه به شام (پس از صلح با امام حسن) به وی گزارش رسید که امپراتور روم با سپاه منظم و بزرگی به منظور حمله به کشور اسلامی از روم حرکت کرده است. معاویه چون قدرت مقابله با چنین قوای بزرگی را نداشت، با آنها پیمان صلح بست و متعهد شد صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد.(16) این سند تاریخی نشان می دهد که هنگام کشمکش دو طرف در جامعه اسلامی، دشمن مشترك مسلمانان با استفاده از این فرصت، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض يك خطر جدی قرار داشت و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن و معاویه در می گرفت، کسی که پیروز می شد، امپراتوری روم شرقی بود نه حسن بن علی (ع) و نه معاویه!! ولی این خطر با تدبیر و دوراندیشی و گذشت امام بر طرف شد. امام باقر(ع) به شخصی که بر صلح امام حسن(ع) خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت.(17)

از نظر سیاست داخلی

شك نیست که هر زمامدار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از جبهه داخلی نیرومند و متشکل و هماهنگی برخوردار باشد و بدون داشتن چنین نیرویی، شرکت در جنگ مسلحانه نتیجه ای جز شکست ذلت بار نخواهد داشت. در بررسی علل صلح امام مجتبی (ع) از نظر سیاست داخلی، مهمترین موضوعی که به چشم می خورد، فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است، زیرا مردم عراق و مخصوصاً مردم کوفه، در عصر حضرت مجتبی (ع) نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکیل و هماهنگی و اتحاد.

خستگی از جنگ

جنگ جمل و صفین و نهروان ، و همچنین جنگهای توام با تلفاتی که بعد از جریان حکمیت، میان واحدهای ارتش معاویه و نیروهای امیر مومنان(ع) در عراق و حجاز و یمن درگرفت، در میان بسیاری از یاران علی يك نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد، زیرا طی پنج سال خلافت امیرالمومنین(ع) یاران آن حضرت هیچ وقت اسلحه به زمین ننهاندند مگر به قصد آنکه فردا در جنگ دیگری مشارکت کنند. از طرف دیگر، جنگ آنها با بیگانگان نبود، بلکه در واقع با اقوام و برادران و آشنایان دیروزی آنان بود که اینک در جبهه معاویه مستقر شده بودند.(18) مردم عراق در واقع با این دست و آن دست کردن، و کندی درگسیل داشتن نیروها برای جنگ با گروههای مختلف شام که به حجاز و یمن و حدود عراق شبیخون می زدند، عافیت طلبی و خستگی ازجنگ را نشان می دادند، و اینکه عراقیان دعوت مجدد امیرمومنان(ع) را به جنگ صفین به کندی اجابت نمودند، نشانه همین خستگی بود.(19) دکتر «طه حسین» پس از نقل ماجرای حکمیت و پیچیده تر شدن اوضاع در پایان جنگ صفین، می نویسد: پس(علی) تصمیم گرفت رهسپار شام گردد، اما منافقان اصحابش پیشنهاد کردند که به کوفه بازگردد

تا پس از جنگ، کارهای خود را روبراه کنند و با جمعیت و آمادگی بیشتری به سوی دشمن روی آورند. علی(ع) آنان را به کوفه باز آورد، لیکن دیگر از کوفه بیرون نرفت؛ چه؛ یارانش به خانه های خود رفتند و به کارهای خود سرگرم شدند و به قدری در کار جنگ سستی و بی رغبتی نشان دادند که علی(ع) را از خود ناامید ساختند علی(ع) پیوسته آنها را به جهاد می خواند و در دعوت خویش اصرار می ورزید، لیکن نه می شنیدند و نه می پذیرند، تا آنجا که روزی در خطبه خود گفت: با نافرمانی خود، رأی مرا تباه ساختید و کار به جایی رسید که قریش گفتند: پسر ابی طالب مردی است دلیر، لیکن با جنگ آشنایی ندارد. پدرشان خوب، چه کسی علم جنگ را بهتر از من می داند؟! (20) پس از شهادت امیرمؤمنان(ع) که حسن بن علی به خلافت رسید، این پدیده بشدت آشکار شد و مخصوصاً هنگامی که امام حسن مردم را به جنگ اهل شام دعوت نمود مردم خیلی به کندی آماده شدند. هنگامی که خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی(ع) رسید، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آنگاه خطبه ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر و فداکاری و تحمل دشواریها را گوشزد کرد امام(ع) با اطلاعی که از روحیه مردم داشت، نگران بود که دعوت او را احابت نکنند. اتفاقاً همین طور شد و پس از پایان خطبه جنگی مهیج حضرت، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن حضرت را تایید نکرد! این صحنه به قدری اسف انگیز و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شجاع امیر مومنان(ع) که در مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی بشدت توبیخ کرد و آنها را قهرمانان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آنها دعوت کرد که در رکاب امام برای جنگ اهل شام آماده گردند. (21) این سند تاریخی نشان می دهد که مردم عراق تا چه حد به سستی و بی حالی گراییده بودند و آتش شور و سلحشوری و مجاهدت، در آنها خاموش شده بود و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند. سرانجام پس از فعالیتهای و سخنرانی های عده ای از یاران بزرگ حضرت مجتبی(ع) به منظور بسیج نیروها و تحریک مردم برای جنگ، امام(ع) با عده کمی کوفه را ترك گفت و محلی در نزدیکی کوفه بنام «نخيله» را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت در «نخيله» به انتظار رسیدن قوای تازه، جمعا «چهار هزار نفر» در اردوگاه حضرت گردد آمدند! به همین جهت امام ناگزیر شد دوباره به کوفه برگردد و اقدامات تازه و جدی تری جهت گردآوری سپاه به عمل بیاورد. (22)

جامعه ای با عناصر متضاد

علاوه بر این، جامعه عراق آن روز يك جامعه متشکل و فشرده و متحد نبود، بلکه از قشرها و گروههای مختلف و متضادی تشکیل یافته بود که بعضاً هیچ گونه هماهنگی و تناسبی با یکدیگر نداشتند. پیروان و طرفداران حزب خطرناك اموی، گروه خوارج که جنگ با هر دو اردوگاه را واجب می شمردند، مسلمانان غیر عرب که از نقاط دیگر در عراق گرد آمده بودند و تعدادشان به بیست هزار نفر می رسید و بالاخره گروهی که عقیده ثابتی نداشتند و در ترجیح یکی از طرفین بر دیگری در تردید بودند، عناصر تشکیل دهنده جامعه آن روز عراق و کوفه به شمار می رفتند. پیروان و شیعیان خاص امیر مؤمنان(ع) نیز یکی دیگر از این عناصر محسوب می شدند. (23)

سپاهی ناهماهنگ

این چند دستگی و اختلاف عقیده و تشتت و پراکندگی، طبعاً در صفوف سپاه امام مجتبی(ع) نیز منعکس شده و آن را به صورت ارتشی ناهماهنگ باترکیب ناجور در آورده بود، ازینرو در مقابله با دشمن خارجی به هیچ وجه نمی شد به چنین سپاهی اعتماد کرد. استاد شیعه، مرحوم شیخ مفید، و دیگر مورخان در مورد این پدیده خطرناك در سپاه امام حسن(ع) می نویسند: «عراقیان خیلی به کندی و بی علاقه برای جنگ آماده شدند و سپاهی که امام حسن(ع) بسیج نمود، از گروههای مختلفی تشکیل می شد که عبارت بودند از:

- 1- شیعیان و طرفداران امیرمؤمنان(ع)
 - 2- خوارج که از هر وسیله ای برای جنگ با معاویه استفاده می کردند(و شرکت آنها در صفوف سپاهیان امام به خاطر دشمنی با معاویه بود، نه دوستی با امام حسن)؛
 - 3- افراد سود جو و دنیا پرست که به طمع منافع مادی در سپاه امام نظر آنان چندان بر معاویه ترجیح نداشت
 - 4- و بالاخره گروهی که نه به خاطر دین، بلکه از روی تعصب عشیرگی و صرفاً به پیروی از رئیس قبیله خود، برای جنگ حاضر شده بودند. (24)
- بدین ترتیب سپاه حضرت مجتبی(ع) فاقد یکپارچگی و انسجام لازم جهت مقابله با دشمن نیرومندی چون معاویه بود.

سندی گویا

شاید هیچ سندی در ترسیم دور نمای جامعه متشتت و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت مجتبی(ع) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود: هیچ شك و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. ما در

گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید. وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید. عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشک می ریزند؛ و گروه دوم، خونبهای کشتگان خود را می خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سربیزی می کنند! معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیرم و رضایت شما را تامین کنیم. سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیة، البقیة»: «ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم!» (25) آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی، چگونه ممکن بود امام (ع) با دشمن نیرومندی مثل معاویه وارد جنگ شود؟ آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچکترین غفلت احتمال می رفت خود خطرناک باشد، هرگز امید پیروزی می رفت؟ اگر فرضا امام حسن (ع) و معاویه جای خود را عوض می کردند و معاویه در رأس چنین سپاهی قرار می گرفت، آیا می توانست جز کاری که امام حسن (ع) کرد، بکند؟ آری همین عوامل دست به دست هم داد و جامعه اسلامی را تا دو قدمی خطر قطعی نزدیک ساخت و حوادث تلخی به وجود آورد که شرح آن را ذیلا می خوانید.

بسیج نیرو از طرف امام حسن (ع)

برخی از نویسندگان و مورخان گذشته و معاصر، حقایق تاریخ را تحریف نموده و ادعا کرده اند که امام حسن مجتبی (ع) آهنگ جنگ و مخالفت با معاویه نداشت، بلکه از روز نخست در صدد بود از معاویه امتیازات مادی گرفته و از زندگی راحت و مرفعی برخوردار شود و اگر مخالفتی با معاویه می کرد، برای تامین و تضمین این امتیازات بود! اسناد تاریخی زنده ای در دست است که نشان می دهد این تهمت ها کاملا بی اساس است و با حقایق تاریخی به هیچ وجه سازگار نمی باشد، زیرا اگر پیشوای دوم نمی خواست با معاویه بجنگد، معنا نداشت گردآوری سپاه و بسیج نیرو کند؛ در صورتی که به اتفاق مورخان، امام مجتبی (ع) سپاه ترتیب داد و آماده جنگ شد، لیکن از يك سو به خاطر عدم هماهنگی و چند دستگی سپاه امام (ع) و از سوی دیگر در اثر توطئه های خائنان معاویه، از هم پاشیده شد و مردم از اطراف امام (ع) پراکنده شدند، امام نیز بناچار از جنگ خودداری نمود و مجبور به پذیرفتن صلح شد. بنابراین، کار امام حسن (ع) با «قیام» و اعلان جنگ و تهیه لشکر آغاز شد و سپس با درك عمیق اوضاع و شرائط جامعه اسلامی و رعایت مصالح روز، منجر به صلح مشروط گردید. (26)

مردم پیمان شکن

همانطور که قبلا گفته شد، مردم عراق و کوفه یکدل و يك جهت نبودند، بلکه مردمی متلون و بیوفا و غیر قابل اعتماد بودند که هر روز زیر پرچم گرد می آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز می خوردند. بر اساس همین روحیه بود که همزمان با بحران آرایش سپاه و بسیج نیروهای طرفین، عده ای از روسای قبائل و افراد وابسته به خاندانهای بزرگ کوفه، به امام خیانت کرده و به معاویه نامه ها نوشتند و تایید و حمایت خود را از حکومت وی ابراز نمودند و مخفیانه او را برای حرکت به سوی عراق تشویق کردند و تضمین نمودند که به محض نزدیک شدن وی، امام حسن (ع) را تسلیم کنند. معاویه نیز عین نامه ها را برای امام مجتبی (ع) فرستاد و پیغام داد که چگونه با اتکا به چنین افرادی حاضر به جنگ با وی شده است؟ (27)

فرمانده خائن

امام حسن (ع) پس از آنکه کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترك گفت «عبیدالله بن عباس» را با دوازده هزار نفر سپاه، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود تا اگر برای یکی از این سه نفر حادثه ای پیش آمد، بترتیب، دیگری جایگزین وی گردد. (28) حضرت مجتبی (ع) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمود و دستور داد در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند جلوی پیشروی آنها را بگیرند و جریان را به امام (ع) گزارش دهند تا بی درنگ با سپاه اصلی به آنها ملحق شود. (29) «عبیدالله» فوج تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی بنام «مسکن» با سپاه معاویه روبرو شد و در آنجا اردو زد. طولی نکشید که امام (ع) گزارش رسید که عبیدالله با دریافت يك میلیون درهم از معاویه، شبانه همراه هشت هزار نفر به وی پیوسته است. (30) پیدا است خیانت این فرمانده، در آن شرائط بحرانی، در تضعیف روحیه سپاه و تزلزل موقعیت نظامی امام (ع) تا چه حد موثر بود، ولی هر چه بود «قیس بن سعد» که مردی شجاع و با ایمان و نسبت به خاندان امیرمومنان بسیار باوفا بود، طبق دستور امام حسن (ع) فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و طی سخنان مهیجی کوشید روحیه سربازان را تقویت کند. معاویه خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد. (31)

معاویه تنها به خریدن «عبیدالله» اکتفا نکرد؛ بلکه به منظور ایجاد شکاف و اختلاف و شایعه سازی در میان ارتش امام مجتبی(ع)، بوسیله جاسوسان و مزدوران خود، در میان لشکر امام مجتبی(ع) شایع می کرد که قیس بن سعد (فرمانده مقدمه سپاه) با معاویه سازش کرده، و در میان سپاه قیس نیز شایع می ساخت که حسن بن علی(ع) با معاویه صلح کرده است! کار به جایی رسید که معاویه چند نفر از افراد خوش ظاهر را که مورد اعتماد مردم بودند، به حضور امام (ع) فرستاد. این عده در اردوگاه «مدائن» با حضرت مجتبی(ع) ملاقات کردند، و پس از خروج از چادر امام، در میان مردم جار زدند: «خداوند بوسیله فرزند پیامبر فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت. حسن بن علی (علیه السلام) با معاویه صلح کرد، و خون مردم را حفظ نمود!» مردم که به سخنان آنها اعتماد داشتند، در صدد تحقیق برنیامدند و سخنان آنها را باور نموده و بر ضد امام شورش کردند و به خیمه آن حضرت حمله ور شده و آنچه در خیمه بود، به یغما بردند و در صدد قتل امام برآمدند و آنگاه از چهار طرف متفرق شدند.(32)

خیانت خوارج

امام مجتبی (ع) از «مدائن» روانه «ساباط» شد. در بین راه یکی از خوارج که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام بر اثر جراحت، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و به وسیله عده ای از دوستان و پیروان خاص خود، به مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی حضرت بر اثر جراحت به وخامت گرایید. معاویه با استفاده از این فرصت بر اوضاع تسلط یافت. پیشوای دوم که نیروی نظامی لازم را از دست داده و تنها شده مانده بود، ناگزیر پیشنهاد صلح را پذیرفت.(33) بنابراین اگر امام مجتبی (ع) تن به صلح در داد چاره ای جز این نداشت، چنانکه طبری و عده ای دیگر از مورخان می نویسند: حسن بن علی(ع) موقعی حاضر به صلح شد که یارانش از گرد او پراکنده شده و وی را تنها گذاردند.(34)

گفتار امام پیرامون انگیزه های صلح

امام مجتبی(ع) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود: من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آنها را امتحان کرده ام. آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقت. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند.(35) پیشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود بشدت ناراحت و متاثر بود، روزی خطبه ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت: در شگفتم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما! معاویه به هیچ یک از وعده هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر(ص) را در جامعه اجرا کنم. به خدا سوگند (اگر به علت سستی و بی وفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیتها و آزارها خواهید شد. هم اکنون گویی به چشم خود می بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده و درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت. آنگاه امام(ع) افزود: اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است....(36)

امام مجتبی(ع) که ماهیت پلید حکومت معاویه را بخوبی می شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفاه و آسایش نخواهند دید»(37). و این، هشدار بود به عراقیان که بر اثر سستی و به امید راحتی و آسایش، تن به جنگ با معاویه ندادند، غافل از اینکه در حکومت معاویه هرگز به امید و آرزوی خود دست نمی یابند.

پیمان صلح، و اهداف امام(ع)

پیشوای دوم، هنگامی که بر اثر شرائط نامساعدی که قبلاً تشریح شد، جنگ با معاویه را بر خلاف مصالح عالی جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد و ناگزیر صلح و آتش بس را قبول کرد، فوق العاده کوشش نمود تا هدفهای عالی و مقدس

خود را به قدر امکان از رهگذر صلح و به نحو مسالمت آمیز تامین کند. از طرف دیگر، چون معاویه به خاطر برقرار صلح و قبضه نمودن قدرت، حاضر به دادن همه گونه امتیاز بود- به طوری که ورقه سفید امضا شده ای برای امام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنویسد مورد قبول وی می باشد. (38)-امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نموده و موضوعات مهم و حساس را که در درجه اول اهمیت قرار داشت و از آرمانهای بزرگ آن حضرت بشمار می رفت، در پیمان صلح گنجانید و از معاویه تعهد گرفت که به مفاد قرار داد عمل کند. گر چه متن پیمان صلح در کتب تاریخ، به طور کامل و بترتیب، ذکر نشده است، بلکه هر کدام از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده آن از کتب مختلف می توان صورت تقریباً کاملی از آن ترسیم نمود. با یک نظر کوتاه به موضوعاتی که امام در قرار داد قید نموده و برای تحقق آنها پافشاری می کرد، می توان به تدبیر فوق العاده ای که حضرت در مقام مبارزه سیاسی برای گرفتن امتیاز از دشمن به کار برده، پی برد. اینک پیش از آن که هر یک از مواد صلحنامه را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، متن پیمان صلح را که در پنج ماده می توان خلاصه کرد، ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم:

متن پیمان

ماده اول:

حسن بن علی (ع) حکومت و زمامداری را به معاویه واگذاری می کند، مشروط به آنکه معاویه طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (ص) رفتار کند.

ماده دوم:

بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی (ع) خواهد بود و اگر برای او حادثه ای پیش آید حسین بن علی (ع) زمام امور مسلمانان را در دست می گیرد. نیز معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوم:

بدعت ناسزا گویی و اهانت نسبت به امیر مومنان (ع) و لعن آن حضرت در حال نماز باید متوقف گردد و از علی (ع) به نیکی یاد شود.

ماده چهارم:

مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است از موضوع تسلیم حکومت به معاویه مستثنا است و باید زیر نظر امام مجتبی (ع) مصرف شود. نیز معاویه باید در تعیین مقرری و بذل مال، بنی هاشم را بر بنی امیه ترجیح بدهد. همچنین باید معاویه از خراج «دارابگرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیر مومنان کشته شدند، تقسیم کند. (39)

ماده پنجم:

معاویه تعهد می کند که تمام مردم، اعم از سکنه شام و عراق و حجاز، از هر نژادی که باشند، از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آنها صرف نظر کند احدی از آنها را به سبب فعالیت های گذشته شان بر ضد حکومت معاویه تحت تعقیب قرار ندهد، و مخصوصاً اهل عراق را به خاطر کینه های گذشته آزار نکند. علاوه بر این معاویه تمام یاران علی (ع) را، در هر کجا که هستند، امان می دهد که هیچ یک از آنها را نیازارد و جان و مال و ناموس شیعیان و پیروان علی در امان باشند، و به هیچ وجه تحت تعقیب قرار نگیرند، و کوچکترین ناراحتی برای آنها ایجاد نشود، حق هر کس به وی برسد، و اموالی که از بیت المال در دست شیعیان علی (ع) است از آنها پس گرفته نشود. نیز نباید هیچ گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (ع) و برادرش حسین بن علی (ع) و هیچ کدام از افراد خاندان پیامبر (ص) بشود و نباید در هیچ نقطه ای موجبات خوف و ترس آنها را فراهم سازد. در پایان پیمان، معاویه اکیدا تعهد کرد تمام مواد آن را محترم شمرده دقیقاً به مورد اجرا بگذارد. او خدا را بر این مسئله گواه گرفت، و تمام بزرگان و رجال شام نیز گواهی دادند. (40) بدین ترتیب پیشگویی پیامبر اسلام (ص)، در هنگامی که حسن بن علی (ع) هنوز کودکی بیش نبود، تحقق یافت: پیامبر (ص) روزی بر فراز منبر، با مشاهده او فرمود: «این فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند بوسیله او در میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت. (41)

هدفهای امام (ع) از صلح با معاویه

بزرگان و زمامداران جهان، هنگامی که اوضاع و شرائط را بر خلاف هدفها و نظریات خود می یابند، همواره سعی می کنند در موارد دوراهی، جانبی را بگیرند که زیان کمتری دربر داشته باشد، و این يك اصل اساسی در محاسبات سیاسی و اجتماعی است. امام مجتبی(ع) نیز بر اساس همین رویه معقول می کوشید هدفهای عالی خود را تا آنجا که مقدور است، به طور نسبی تامین نماید. از اینرو هنگامی که ناگزیر شد با معاویه کنار آید، طبق ماده اول با این شرط حکومت را به وی واگذار کرد که در اداره امور جامعه اسلامی تنها بر اساس قوانین قرآن و روش پیامبر (ص) رفتار نماید. بدیهی است نظر امام تنها رسیدن به قدرت و تشکیل حکومت اسلامی نبود، بلکه هدف اصلی، صیانت و نگهداری قوانین اسلام در اجتماع و رهبری جامعه بر اساس این قوانین بود و اگر این روش به وسیله معاویه اجرا می شد، باز تا حدودی هدف اصلی تامین شده بود. بعلاوه، طبق ماده دوم، پس از مرگ معاویه، حسن بن علی(ع) می توانست آزادانه رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد، و با توجه به اینکه معاویه در حدود سی سال از آن حضرت بزرگتر بود(42) و در آن ایام دوران پیری را می گذرانید و طبق شرائط عادی امید زیادی می رفت که عمر وی چندان طول نکشد، روشن می گردد که این شرط، روی محاسبات عادی تا چه حد به نفع اسلام و مسلمانان بود. بقیه مواد پیمان نیز هر کدام حائز اهمیت بسیار بود، زیرا در شرائطی که امیر مومنان(ع) در مراسم نماز جمعه و در حال نماز با کمال بی پروایی مورد سب و شتم قرار می گرفت و این کار به صورت يك بدعت ریشه داری در آمده بود و شیعیان و دوستداران آن حضرت و افراد خاندان پیامبر همه جا مورد تعقیب و در معرض تهدید و شکنجه بودند، ارزش گرفتن چنین تعهدی از معاویه غیر قابل انکار بود.

اجتماع در کوفه

پس از انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان طی سخنرانی هایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تایید شود تا جای هیچ گونه شك و تردیدی در اجرای آن باقی نماند. این انتظار بیجا نبود، ایراد سخنرانی جز در برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرائط صلح تاکید نکرد، بلکه با طعنه و همراه با تحقیر چنین گفت: «من به خاطر این با شما جنگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات بپردازید! چون می دانم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم». آنگاه گفت: « آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی (ع) بسته ام زیر پایهای من است، و هیچ گونه ارزشی ندارد.»(43) بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

جنايات معاویه

معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد بلکه بیش از پیش بر شدت عمل و جنایت خود افزود. او بدعت اهانت به ساحت مقدس امیر مومنان(ع) را بیش از گذشته روح داد، عرصه زندگی را بر شیعیان و یاران بزرگ و وفادار علی(ع) فوق العاده تنگ ساخت، شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عدهای دیگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانید، و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پیروان علی(ع) افزایش یافت به طوری که نوعاً شیعیان یا زندانی و یا متواری شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در محیط فشار و خفقان به سر می بردند. معاویه نه تنها ماده مربوط به حفظ احترام علی(ع) و پیران آن حضرت را زیر پا نهاد، بلکه در مورد خراج «دارابگرد» نیز طبق پیمان رفتار نکرد. «طبری» در این باره می نویسد: «اهل بصره خراج دارابگرد را ندادند و گفتند این مال، متعلق به بیت المال ما و از آن ماست.» (44) «ابن اثیر» می نویسد: «اهل بصره از دادن خراج دارابگرد امتناع ورزیدند و این کار را به دستور معاویه انجام دادند.»(45)

بیداری و آگاهی مردم

مردمی که به سبب تحمل جنگهای متعدد از جنگ خسته و بیزار بودند و به پیروی از روسای خود و تحت تاثیر تبلیغات و وعده های فریبنده عمال معاویه دل به صلح و سازش بسته بودند، لازم بود بیدار شوند و متوجه گردند که به خاطر اظهار ضعف از تحمل عواقب جنگ، و فریفتگی به وعده های معاویه و پیروی کورکورانه از روسای خود، چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند؟! و این ممکن نبود مگر آنکه به چشم خود آثار و عواقب شوم و خطرناک عمل خود را می دیدند. بعلاوه لازم بود مسلمانان عملاً با چهره اصلی حکومت اموی آشنا شده و به فشارها، محرومیتها، تعقیبیهایی مداوم، و خفقان هایی که حکومت اموی به عمل می آورد، پی ببرند. در حقیقت، آنچه لازم بود امام حسن(ع) و یاران صمیمی او در آن برهه حساس از تاریخ انجام دهند، این بود که این واقعیتهای را عربان و بی پرده بر همگان مکشوف سازند و در نتیجه عقول و افکار آنها را برای درک و فهم این حقایق تلخ، و قیام و مبارزه بر ضد آن، آماده سازند. بنابراین اگر امام مجتبی(ع) صلح کرد، نه برای این بود که شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند، بلکه برای این بود که مبارزه را در سطح دیگری شروع کند. اتفاقاً حوادثی که پس از انعقاد پیمان صلح به وقوع پیوست به این مطلب کمک کرد و عراقیان را سخت تکان داد. «طبری» می نویسد: «معاویه(پس از آتش بس) در «نخلیه»

(نزدیکی کوفه) اردو زد. در این هنگام گروهی از خوارج بر ضد معاویه قیام کرده وارد شهر کوفه شدند. معاویه يك ستون نظامی از شامیان را به جنگ آنها فرستاد. خوارج آنها را شکست دادند. معاویه به اهل کوفه دستور داد خوارج را سرکوب سازند، و تهدید کرد که اگر با خوارج نجنگند، در امان نخواهند بود! (46) بدین ترتیب مردم عراق که حاضر به جنگ در رکاب امیرمومنان و حسن بن علی(ع) نبودند، از طرف معاویه که دشمن مشترك آنها و خوارج بود، مجبور به جنگ با خوارج شدند! و این نشان داد که در حکومت معاویه هرگز به صلح و آرامشی که آرزو می کردند نخواهند رسید.

سیاست تهدید و گرسنگی

علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، بر ضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستی ساقط کرد. معاویه از يك طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها را قطع کرد. «ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تسنن، می نویسد: شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی امیه دستها و پاهاى اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند، بریدند. هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر(ص) بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه اش را ویران کردند. شدت فشار و تضعیقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی(ع) از اتهام به کفر و بیدینی بدتر شمرده می شد! و عواقب سخت تری به دنبال داشت! در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرمومنان(ع) شمرده می شد. معاویه «زیاد بن سمیه» را حاکم کوفه قرار داد و بعدها فرمانروایی بصره را نیز به وی محول کرد. زیاد که روزی در صف یاران علی(ع) بود و همه آنها را بخوبی می شناخت، پیدا کرده و کشت، تهدید کرد، دستها و پاهاى آنها را قطع کرد، نابینا ساخت، بر شاخه درختان خرما به دار آویخت و از عراق پراکنده نمود، به طوری که احدی از شخصیتهای معروف شیعه در عراق باقی نماند.

اوج فشار در کوفه و بصره

چنانکه اشاره شد، مردم عراق و مخصوصاً کوفه بیش از دیگران زیر فشار قرار گرفته بودند، به طوری که وقتی به خانه دوستان و افراد مورد وثوق و اطمینان خود رفت و آمد می کردند و اسرار خود را با آنها در میان می گذاشتند، چون از خدمتکار صاحبخانه می ترسیدند، مادام که از آنها سوگندهای مؤکد نمی گرفتند که آنها را لو ندهند، گفتگو را آغاز نمی کردند! معاویه طی بخشنامه ای به عمال و فرمانداران خو در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ يك از شیعیان و خاندان علی(ع) را نپذیرند! وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستدادان علی(ع) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!» زیاد که بتناوب شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می کرد، «سمرة بن جندب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را اداره کند. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد به وی گفت: آیا نمی ترسی که در میان آنها يك نفر بیگناه را کشته باشی؟ گفت: اگر دو برابر آنها را نیز می کشتم هرگز از چنین چیزی نمی ترسیدم! «ابو سوار عدوی» می گوید: سمره در بامداد يك روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.

صلح، زمینه ساز قیام عاشورا

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی آشکار نمود. در همان حال که روسای قبائل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن(ع) بهره مند می شدند و از بذل و بخششهای معاویه برخوردار می گشتند، مردم عادی عراق کم کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و خودکامه معاویه که پای خود به سوی آن رفته و به دست خود آن را تثبیت کرده بودند، پی می بردند. (47) معاویه «مغیره بن شعبه» را بر کوفه حاکم ساخت و کار بصره را به «عبدالله بن عامر» وا گذاشت و این شخص که پس از قتل عثمان آن شهر را ترك گفته بود، به بصره بازگشت. معاویه خود نیز به شام رفت و از دمشق به تدبیرکار دولت خویش پرداخت. مردم عراق هر گاه به یاد زندگانی در روزگار علی(ع) می افتادند، اندوهناک می شدند و از آن سستی که در حمایت از علی(ع) نشان داده بودند، اظهار پشیمانی می نمودند و نیز از صلحی که میان ایشان و مردم شام اتفاق افتاده بود، سخت پشیمان بودند. آنان چون به یکدیگر می رسیدند، همدیگر را سرزنش می کردند و از یکدیگر می پرسیدند که چه خواهد شد و چه باید کرد؟ هنوز چند سالی نگذشته بود که نمایندگان کوفه میان آن شهر و مدینه برای دیار حسین بن علی(ع) و گفتگو با او و شنیدن سخنان وی به رفت و آمد پرداختند. (48) بنابراین دوران صلح امام حسن(ع) دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود، روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد، فرا رسد.

اظهار آمادگی برای آغاز قیام

روزی که امام حسن(ع) صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درك و بینش نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند. آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود؛ آمال و آرزوهایی که روح شکست را در آنها تزریق کرده بود. ازینر و هدفی که امام حسن(ع) تعقیب می کرد این بود که افکار عمومی را برای قیام بر ضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و ماهیت حکومت اموی پی ببرند، بویژه آنکه اشارتهایی که حضرت مجتبی(ع) به ستمگرها و جنایات حکومت اموی وزیر پا گذاشتن احکام اسلام می نمود، افکار مردم را کاملاً بیدار می کرد. (49) کم کم این آمادگی قوت گرفت و شخصیت‌های بزرگ عراق متوجه حسین بن علی(ع) شده از او خواستند که قیام کند. ولی حسین بن علی(ع) آنها را به پیروی از امام مجتبی(ع) توصیه می کرد و می فرمود: اوضاع فعلی برای قیام مساعد نیست و تا زمانی که معاویه زنده است، نهضت و قیام به ثمر نمی رسد.

بازتاب حوادث در مدینه

پس از شهادت حضرت مجتبی(ع) که حسین بن علی(ع) امامت را عهده دار بود، خبر جنایتهای معاویه بلا فاصله در مدینه طنین می افکند و محور بحث در اجتماعاتی می گشت که حسین بن علی(ع) با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می داد. برای نمونه ، هنگامی که معاویه «حجر بن عدی» و همراهان او را کشت، عده ای از بزرگان کوفه نزد حسین(ع) آمده جریان را به حضرت خبر دادند و پخش این خبر موجی از نفرت در همه افراد با ایمان برانگیخت. این مطلب نشان می‌دهد که در آن هنگام جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت که مبلغین و عوامل موثر آن، همان پیروان اندك و صمیمی امام حسن(ع) بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با تذکار جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دل‌های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد! (50)

چرا امام حسن(ع) صلح، امام حسین(ع) قیام کرد؟ : بحث‌های پیشین، راز و رمز صلح امام مجتبی(ع) را روشن ساخت، ولی در اینجا ، جای يك سوال باقی است و آن این است که چرا امام حسن(ع) صلح کرد ولی امام حسین قیام نمود؟ اگر صلح، کار درستی بود، چرا امام حسین(ع) با یزید صلح نکرد؟ و اگر قرار بر جنگ بود، چرا امام حسن جنگید؟ پاسخ این سوال را باید در اوضاع و شرائط متفاوت زمان این دو امام بزرگ، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید جستجو کرد. ذیلاً به گوشه هایی از تفاوت شیوه معاویه و یزید اشاره می کنیم:

فریبکاری های معاویه

معاویه در دوران زمامداری خود، با نقشه ها و سیاستهای عوام فریبانه خود، همواره سعی می کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. او از این که افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری می کرد. گر چه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه اسلامی را به يك جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود ، ولی با وجود اینها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می‌کرد ، مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می نمود، پرده ها را نمی درید و در دربارش پاره‌ای از مقررات اسلامی ضراعات می شد و نمی گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود. او بخوبی درك می کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی، بر مردم حکومت می کند، نباید علناً مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین- همان دینی که وی به نام آن بر آنان فرمانروایی می کرد- تلقی نمایند، بلکه همیشه به اعمال خودرنگ دینی می داد تا با مقامی که داشت سازگار باشد و آن دسته از کارها را که توجیه و تفسیر آن طبق موازین دینی مقدور نبود، در خفا انجام می داد. بعلاوه معاویه ، در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق العاده ماهرانه ای داشت و مشکلات را به شیوه های مخصوصی حل می کرد که فرزندش یزید فاقد مهارت در به کارگیری آنها بود، و همین دو موضوع ، پیروزی قیام و تأثیر مثبت شهادت در زمان حکومت معاویه را مورد تردید قرار می داد زیرا در این شرائط افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داوری صحیح نمی کرد. بنی امیه برانگیخته نمی شد، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام ، آشنا نبود و به همین جهت ، عناصر نا آگاه ، جنگ حضرت مجتبی(ع) را با معاویه بیشتر يك اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می آوردند، تا قیام حق در برابر باطل! شهادت در چنین شرائطی به پیشبرد مقاصد نهضت کمک نمی کرد ، بلکه افکار عمومی درباره آن دستخوش اشتباه می گردید و حقیقت لوث می شد.

جو نامساعد

چنانکه دیدیم، « فضای سیاسی دوره معاویه فضای صریحی نبود که يك مصلح بتواند از يك راه مشخص، امر را فیصله دهد، و جامعه، با هوشیاری، جهت خویش را پیدا کند، چنین نبود، بلکه جوی بود که هر مصلحی در آن جو می بایست مراقب عمل رهبران فساد باشد و در هر فرصت- با توجه به امکانات خود و چگونگی اطرافیان خود و شکل مواجهه دشمن- عکس العملی مناسب نشان دهد، تا بدین گونه «حقیقت مغلوب» را بر «غالب» پیروز گرداند. این ، مشکل عمده روزگار امام حسن(ع) بود. در

آن روزگار، آنچه به نام «شهادت» شناخته شده بود تأثیری که باید، نداشت. در واقع شهادت نیز مانند بسیاری از پدیده‌ها، زمینه مساعدی می‌خواهد تا بتواند از صورت يك شهادت و اخلاص فردی در آید و شكل يك پدیده اجتماعی موثر به خود گیرد و خون شهید در رگ دیگر مردم، حیات بیافریند. قرائن تاریخی نشان می‌دهند که اگر امام با سپاه سست عصری که دور او را گرفته بودند- و یادی از آنان گذشت که چه کردند- بر می‌خاست و میان خود و معاویه شمشیر می‌نهاد، او را به زودی به عنوان يك شهید قهرمان، نمی‌کشتند، بلکه او را اسیر می‌کردند! معاویه می‌خواست ننگی را که او و خاندانش از دست سربازان اسلام دیده بودند، و روزی به دست سربازان سلحشور اسلام اسیر شده بودند، از طریق اسیر کردن یکی از بزرگان آل محمد(ص) جبران کند. پس امام در صورت شکست خوردن، به صورت شهیدی قهرمان- انسان که درعاشورا پیش آمد- کشته نمی‌شد، بلکه او به دست معاویه گرفتار می‌شد و سرانجام به گونه ای نامعلوم تلف می‌گشت، و این، یکی از زیانهای بزرگ بود که در آن روز متوجه موضع حق می‌شد. اگر در جنگ با سپاه معاویه، سپاه امام مجتبی(ع) مغلوب می‌شد، معاویه به سرزمین‌ها و شهرهای اسلام می‌تاخت و تا می‌توانست می‌کشت، و بویژه شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و دیگر آبادیهایی که در قلمرو حکومت علی بن ابی طالب و امام حسن(ع) قرار داشت. بدین گونه تعداد کشته شدگان - برخلاف واقعه عاشورا- محدود نمی‌ماند و از حساب می‌گذشت، این بود آن حفظ خونی که امام از آن یاد می‌کرد.» (51) شاید به همین دلایل - و نیز به دلیل صحنه گذاشتن حسین بن علی(ع) بر صلح امام حسن(ع) بود که - حسین بن علی(ع) پس از شهادت برادر بزرگوار خود، در مدت ده سال آخر حکومت معاویه یعنی تقریباً از سال 50 تا 60 هجری قیام نکرد، بلکه در انتظار فرصت مناسب، روز شماری می‌نمود و به آماده ساختن افکار عمومی اکتفا می‌ورزید، زیرا اگر در این زمان قیام می‌کرد، معلوم نبود بازتاب آن در جامعه اسلامی چگونه خواهد بود و در افکار عمومی چگونه انعکاس خواهد یافت؟

یزید، چهره منفور جامعه اسلامی

اما این مطلب در مورد یزید درست برعکس بود زیرا(چنانکه در زندگانی امام حسین (ع) گفته ایم) یزید نه تنها پختگی و تدبیر و سیاست پدر را نداشت، بلکه از رعایت ظواهر اسلام نیز که می‌خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، فرسنگها دور بود. یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خود سر، و فاقد دور اندیشی و احتیاط بود. او فردی بی‌خرد، متهور، خوشگذران، عیاش، و دارای فکر سطحی بود. یزید که پیش از رسیدن به حکومت اسیر هوسها و پایبند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدر ظواهر اسلام را حفظ کند، و خود را ولو به صورت ظاهر، فردی دیندار و با ایمان معرفی کند بلکه در اثر خصلت بی‌پروای و هوسبازی که داشت، علناً مقدمات اسلامی را زیر پا گذاشت و در راه رضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذاری نکرد. او علناً شراب می‌خورد و تظاهر به فساد و گناه می‌کرد. یزید از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که ماهیت اصلی حکومت بنی امیه را که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، کاملاً به مردم نشان داد. این پرده دربها و بی‌بند وباریهای یزید برای همه ثابت کرده بود که وی بکلی فاقد شایستگی و لیاقت برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی است. بنابراین مزدوران حکومت بنی امیه نمی‌توانستند قیام حسین(ع) را در افکار عمومی متهم و آلوده سازند، زیرا مردم به چشم خود، رفتار یزید را، که کوچکترین تناسبی با موازین دینی و تعالیم مذهبی نداشت، می‌دیدند، و همین رفتار یزید در افکار عمومی، مجوز خوبی برای قیام جهت واژگون ساختن چنین حکومتی به شمار می‌رفت. در چنین شرائطی مردم قیام حسین بن علی(ع) را قیام فرزند پیامبر(ص) بر ضد حکومت باطل به منظور حفظ اسلام تلقی می‌کردند، نه اختلاف سیاسی و یا کشمکش بر سر تصاحب مقام و قدرت!

جنبش نیرو می‌گیرد

علت دیگر قیام حسین بن علی(ع) را باید در بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام مجتبی(ع) جستجو کرد، زیرا جنبشی که پس از امضای صلح، بر ضد حکومت اموی آغاز شده بود روز بروز در حال گسترش و توسعه بود و بر دامنه نفوذ آن افزوده می‌شد. سیاست معاویه نیز، دانسته یا نادانسته، موجب گسترش و نیرومندی این جنبش گردید، زیرا معاویه که پس از شهادت امام مجتبی(ع) میدان عمل را تا حدودی بلامانع می‌دید، بیش از پیش عرصه را بر مردم - خاصه شیعیان و پیروان امیر مومنان(ع) تنگ گرفت و از هیچ گونه ظلم و ستم فروگذار نکرد. تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، حملات و شبیخونهای پی در پی نظامیان خشن و ستم پیشه معاویه بر مناطق مختلف اسلامی، کشتن و آزار مردم بی‌گناه، نقض پیمان صلح و بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید- برخلاف مفاد صریح صلحنامه - و بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی(ع) مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف کرد. این حوادث موجب همبستگی و فشردگی هر چه بیشتر صفوف شیعیان و تقویت جبهه ضد اموی شد و بتدریج زمینه نهضت و قیام حسینی را فراهم ساخت. دکتر «طه حسین»، دانشمند و نویسنده معروف مصری، پس از بیان سختگیریهای معاویه نسبت به شیعیان پس از صلح، می‌نویسد: «در ده سال آخر حکومت معاویه، کار شیعیان بالا گرفت و دعوت آنها در شرق کشور اسلامی و جنوب مناطق عربی فوق العاده انتشار یافت، به طوری که هنگام مرگ معاویه عده بسیاری از مردم، مخصوصاً اهل عراق، لعن معاویه و محبت اهل بیت را جزئی از وظیفه دینی خود می‌دانستند.» (52) بدین ترتیب، جامعه اسلامی به قدر کافی چهره حقیقی حکومت اموی را شناخت، و طعم تلخ شکنجه‌های آن را چشید، و از انواع ظلمها و تجاوزهای این حکومت به حقوق

مسلسلانیان، آگاه شد و ماسکی که این حکومت در ابتدای زمامداری معاویه بر چهره زده بود کنار رفته مردم با قیافه اصلی آن آشنا گشتند. و در نتیجه، با مرگ معاویه و رشد و آگاهی جامعه اسلامی، تمام عواملی که در زمان وی مانع تحقیق يك قیام پیروزمند بود، بر طرف شد و راه قیام بر ضد حکومت اموی کاملاً هموار گردید و در این هنگام بود که حسین بن علی (علیه السلام) ضربت قاطع را بر پیکر حکومت فاسد بنی امیه وارد ساخت و آن قیام بزرگ و بی نظیر را پی ریزی نمود.

نهضت الهام بخش

قیام حسین بن علی(ع) تحول دامنه داری در جامعه اسلامی به وجود آورد، اوضاع را دگرگون ساخت و افکار عمومی را بر ضد حکومت بنی امیه شوراند و منشأ پیدایش نهضتها و انقلابهای پی در پی و بزرگی مانند: قیام توابعین، نهضت بزرگ دیگر گردید، در حالی که اگر همین انقلاب در زمان حضرت مجتبی و به وسیله آن حضرت عملی می گردید، فاقد چنین ثمراتی بود. حسین بن علی(ع) در واقع دنباله برنامه برادر ارجمند خود را گرفت، زیرا حضرت مجتبی(ع) با کمال شهامت، خرده گیریهای کوتاه فکری و عناصر فراطبی را تحمل کرد و بتدریج زمینه انقلاب را فراهم ساخت و افکار عمومی را آماده نمود و آنگاه که زمینه کاملاً آماده شد، حسین بن علی(ع) ابتکار عمل را در تهاجم به کانون فساد به دست گرفت.

تفاوت یاران

گذشته از تفاوتهایی که دوره امام حسن(ع) با زمان امام حسین داشته است- و شرح آن گذشت- باید تفاوت اساسی میان یاران این دو امام را نیز در نظر گرفت. در صفحات گذشته دیدیم که سپاه امام حسن(ع) با شنیدن يك شایعه، بهم ریختند و جمعی، سرا پرده امام حسن(ع) را غارت کردند و حتی فرش زیر پای امام را ربودند! دیدیم آنان که می خواستند در رکاب امام، با سپاه شام بجنگند و در این راه جان دهند، خود حادثه ساز شدند و امام را تنها گذاشتند. اکنون آنان را مقایسه کنید با یاران امام حسین(ع) که شب عاشورا می گفتند: «به خدا سوگند اگر بدانیم که کشته می شویم، آنگاه ما را زنده می کنند، سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند، و این کار را هفتاد بار می کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا اینکه در راه تو جان بسپاریم. يك کشته شدن که بیش نیست، و آن شهادت است و کرامت جاوید و سعادت ابدی». آری با این گونه مردان، می توان، شوری در تاریخ بشر در انداخت به نام «شهادت» و طنینی در گنبد افلاک در افکند به نام «عاشورا»، نه با کسانی که با آنان نه غلبه نصیب گردد، نه شهادت، بلکه آدمی را دست بسته تحویل دشمن دهند و آنچه بر جای ماند، ذلت اسارت باشد و بس! این بود که امام حسن(ع) فقط سنگر مبارزه را تغییر داد، به عبارت دیگر تغییر جای داد نه تغییر جهت، مانند کسی که در وسیله ای در حال حرکت نماز بخواند و روی به قبله داشته باشد، این نماز گزار با تغییر مرکب، تغییر وضع و جای می دهد، نه تغییر جهت(روی به قبله بودن). قبله مردان حق همواره مبارزه با باطل بوده است، چه از میدان عاشورا، چه از درون کوچه ها و محله های کوفه و مسجد مدینه، چه از زندان بغداد و امام حسن(ع)، معاویه را، بزرگترین مانع نشر حق و عدالت در آن روزگار را هدف گرفته بود، گاه از زاویه تجهیز سپاه و گاه از زاویه تدبیر قبول صلح. (53) دو رویه يك رسالت: علامه مجاهد، مرحوم «سید شرف الدین عاملی»، در مقدمه ای که بر کتاب پر ارج «صلح الحسن» تألیف دانشمند و محقق عالیقدر «شیخ راضی آل یاسین» نوشته، چنین می نگارد:

«...مهمترین هدف امام حسن آن بود که پرده از چهره این طاغیان بر دارد و آنان را آن طور که بودند، بشناساند، تا از عملی شدن نقشه هایی که برای از بین برد رسالت جدش پیامبر کشیده بودند، جلوگیری نماید، و این هدف امام، به طور کامل برآورده شد و ماسک از چهره کثیف امویان برافتاد و ماهیت پلید آنان آشکار گشت(و خدا را بر این نعمت سپاس). از برکت این تدبیر امام حسن بود که برادرش سیدالشهدا آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت بخش خردمندان بود، به وجود آورد. این دو برادر، دو رویه يك رسالت بودند که وظیفه و کار هر يك، در جای خود، و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خود گذشتگی، درست معادل و هموزن دیگری بود. حسن از بذل جان خود دریغ نداشت، و حسین در راه خدا جانبا تر از حسن نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود را در يك جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود! از نظر خردمندان صاحب نظر، واقعیت فداکاری در روز «ساباط» از روز «عاشورا» ریشه دارتر بود، زیرا امام حسن آن روز در صحنه فداکاری، نقش يك قهرمان شکوفا و پایدار را در چهره يك شکست خورده از پای در آمده ایفا کرد. از اینجاست که شهادت عاشورا در مرتبه اول حسنی بود و در مرتبه دوم حسینی، زیرا این حسن بود که در واقع شالوده نهضت عاشورا را ریخته و آن را به ثمر رساند. گویی امام حسن و امام حسن(ع) (به منظور روشن کردن ماهیت ضد اسلامی حکومت اموی و بیدار کردن مردم از غفلت) بر سر يك برنامه متفقاً تصمیم گرفته بودند که هر يك نقشی ایفا کنند، منتها نقش امام حسن نقش صبر و پایداری حکیمانه باشد و نقش امام حسین (ع)، نقش انقلاب و قیام مردانه، تا از این دو نقش، يك تاکتیک کامل در راه هدف واحد، به وجود آید. از اینجا بود که پس از واقعه ساباط و کربلا، مردم بیدار شدند و شروع کردند به فکر کردن در مسائل و حوادث، و پی به ماهیت پلید بنی امیه بردند. (54) با توجه به این حقایق، می توان گفت که اگر حسین بن علی(ع) در شرائط تاریخی برادرگرمی خود امام حسن قرار می گرفت، همان کار را می کرد که امام حسن (علیه السلام) کرد، و اگر امام حسن(ع) در زمان حسین بن علی، برنامه او را

در پیش می گرفت زیرا این دو امام بزرگ هر کدام با توجه به اوضاع و شرائط خاص زمان خود، رسالت تاریخی خویش را انجام دادند. پیامبر اسلام (ص) با پیش بینی این حوادث و خرده گیریهای، درباره این دو فرزند عالیقدر خود فرمود: «حسن و حسین دو پیشوای اسلامند، خواه صلح کنند و خواه نبرد و جهاد.» (55)

صلح یا صلاح...؟

بیعت با امام مجتبی(ع) :

بیعت یکپارچه مردم کوفه و نمایندگان قبیله های مختلف در مسجد کوفه در روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت بعد از شهادت مولی الموحدين(ع) وحشت بزرگی در دل معاویه و حاکمان شام پدید آورد. آنان احساس کردند توطئه ترور آن بزرگمرد به طرفداران اهل بیت عصمت و طهارت عزمی راسخ تر بخشید و آنان را در استمرار راه خویش مصمم تر ساخت.

توطئه های معاویه : معاویه، با شنیدن اخبار فوق ، یاران و نزدیکان خویش همچون عمروعاص، قیس بن اشعث، ولید بن عقبه و عتبة بن ابی سفیان و ... را فرا خواند ، نشستنی تشکیل داد و درباره چگونگی برخورد با حکومت تازه پای امام حسن(ع) و براندازی آن با آنان به مشورت پرداخت او گفت: چنانچه اندیشه ای اساسی جهت براندازی حکومت علوی نکنید، برای همیشه با تهدید مواجه خواهیم بود. پس از سخنان معاویه شورا برگزار شد. رهاورد این نشست تصمیم های زیر بود که بتدریج جامه عمل پوشید:

- 1- فرستادن جاسوس جهت اغتشاش و آشوب و ایجاد نا امنی.
- 2- تطمیع و تهدید نیروهای ارشد نظامی و لشکریان امام مجتبی(ع) مانند عبدالله بن عباس و قیس بن سعد.
- 3- ارسال گشتی های رزمی در اکیپ های کوچک و بزرگ جهت ضربه زدن و ایجاد رعب و وحشت در مرزهای حکومت علوی مانند حمله به بسر بن اریطه و کشتن دو فرزند کوچک عبید الله بن عباس به نامهای عبدالرحمان و قثم در شهرهای یمن یا مکه،
- 4- شایعه صلح قبل از تحقق آن و تبلیغات گسترده در این زمینه.
- 5- انتشار شایعه های بی اساس چون کشته شدن قیس بن سعد بن عباد و افراد دیگر،
- 6- شایعه پناهندگی بعضی از شخصیت های سیاسی، نظامی حکومت امام حسن مجتبی
- 7- جنگ روانی تمام عیار علیه کارگزاران صالح و متعهد و دلسوز آن حضرت در شهرهای مختلف.
- 8- فعال شدن ستون پنجم و نیروهای وابسته اموی و افراد ناراضی در شهرهای کوفه، کربلا، بغداد، مکه، مدینه.

انگیزه های صلح

توطئه های فوق سبب شد تا حکومت تازه نفس امام مجتبی(ع) گرفتار مقابله و برخورد با آنان گردد، از برنامه ریزهای دراز مدت و جابجایی نیروهای خسته و ناتوان و غیر علاقه مند منصرف شود و نتواند شالوده محکمی را پی ریزی کند. از سوی دیگر، طولانی شدن معرکه صفین به مدت هیجده ماه و کشته شدن حدود 70 هزار تن در لیلۃ الهرب و فقدان نیروهای ارزشمند و صحابه بزرگ پیامبر(ص) مانند عمار یاسر، هاشم مرقال، ثابت بن قیس، ذوالشهادتین و ...، که سابقه ای درخشان در تاریخ اسلام داشتند، و از همه مهمتر شهادت امیرمؤمنان در فرو پاشی شیرازه حکومت تاثیر بسزا داشت. مورخان گفته اند: 36 تن از رزمندگان غزوه بدر، که آخرین ستارگان تابناک ایمان و عقیده از زمان پیامبر(ص) بودند، در نبردهای جمل، نهروان و صفین به شهادت رسیدند که ضربه ای کوبنده بر پیکر لشکریان عراق بود. امام مجتبی(علیه السلام) فرمود: سوگند به خدا، من حکومت و خلافت را تسلیم معاویه نکردم، مگر بدان سبب که یارانی برای نبرد با او نیافتم. چنانچه همراهانی می داشتتم، شب و روز با وی(معاویه) جنگ می کردم و (آنقدر) به نبرد علیه او ادامه می دادم تا خداوند بین ما حکم کند. سبط اکبر رسول خدا(ص) چنان می دید که جنگ شروع شود، به شکست نظامیان عراق می انجامد و معاویه بدین بهانه همه دویستان اهل بیت(ع) را خواهد کشت. از اینرو فرمود: انی خشیت ان یجتث المسلمون عن وجه الارض فاردت ان یکون للدين ناعی من ترسیدم ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود، خواستم ، برای پاسداری و حفاظت از دین، نگاهبانی باقی بماند. و در جای دیگر فرمود: فصاحت بقیا علی شیعتنا خاصة من القتل ، فرایت دفع هذه الحروب الی یوم ما فان الله کل یوم هو فی شان :حفاظت شیعه از نابودی و کشته شدن، مرا ناگزیر به مصالحه ساخت. پس مناسب دیدم جنگ را به روزی دیگر واگذارم. تکلیف انسان براساس اوامر الهی هر روز به گونه ای است و باید آن را انجام دهد.

توضیحی پیرامون مواد صلحنامه

بندهای قراردادهای مصالحه. که از سوی سبط اکبر پیامبر مطرح شده، دارای امتیازات بسیاری است که در هر زمان، جایگاه والای سیاسی - الهی خود را باز می کند و منشور اصلاح و انقلاب تدریجی را پی ریزی می نماید. امام(ع)، در این قرارداد، کوشید پرده از چهره معاویه بردارد و تبلیغات دروغینی که جهت تثبیت موقعیت اجتماعی او انجام گرفته، خنثی کند.

بند اول: اعمال و کردار وی را مخالف قرآن و سیره پیامبر(ص) و خلفای صالح دانسته و از وی خواسته است تا بعد از واگذاری حکومت، برنامه های آینده خویش را بر اساس قرآن و روش پیامبر قرار دهد.

بند دوم: به موقت بودن حکومت معاویه اشاره می کند و اینکه او نمی تواند سرنوشت آینده مسلمانان را بر عهده گیرد، بلکه آینده از آن خود یا برادرش حسین(ع) و یا شورایی از مسلمانان است که خط و مشی را تعیین می کنند.

بند سوم: بیانگر کینه معاویه به اهل بیت پیامبر(ص) است او آغازگر سب و نفرین علیه شخصیتی همچون علی بن ابی طالب(ع) بود.

بند چهارم: بر بی تقوایی، ستمگری و نژاد پرستی معاویه اشاره می کند و از او تعهد می گیرد امنیت را برقرار سازد و متعرض مردم، بویژه مردم عراق و علاقه مندان به اهل بیت(ع) نگردد، زیرا بسیاری از آنان حامی و یاور پدرش علی(ع) بودند.

بند پنجم: خواستار حفاظت و امنیت ویژه ای برای یاران(ع) است و سپس تصریح می کند: بر معاویه است پاکبختگانی چون حجر بن عدی، میثم تمار، عمرو بن حمق و ... را ارج نهد و حقشان را ادا کند، نه اینکه، به خاطر حق گوئی، آنان را تعقیب کند و ترس و وحشت را حاکم سازد.

بند ششم: تاکیدی است بر دو بند پیشین و هشدار است بر ترك توطئه آشکار و پنهانی حاکمان شام علیه امام و اهل بیت(ع)، زیرا آنان مشعل هدایت این امتند و معلوم بود که معاویه و بنی امیه برای رسیدن به اهداف شوم خود سراغ آنان را خواهند گرفت.

بند هفتم : امام مجتبی(ع) در بند هفتم، بالاترین ضربه روحی را بر پیکر معاویه و بنی امیه وارد کرده است، زیرا: اولاً: اقامه شهادت باید نزد افراد عادل، مطمئن و مورد وثوق انجام گیرد و معاویه از این خصال نیک به دور است. مرحوم مجلسی در این باره می نویسد: شهادت باید نزد حاکم عادل و قاضی فصل(تمیز دهنده بین حق و باطل) اقامه شود و درباره او اطمینان حاصل شود که حق را احیا و با باطل مبارزه می کند. امام با آوردن این قیدها خواسته است، معاویه را فاقد صفات مذکور معرفی کند. ثانیاً: اگر معاویه خود را امیرالمؤمنین نداند، مسلم امام(ع) که خود یکی از افراد مؤمن است، تحت ولایت و سرپرستی او نخواهد بود، به همین ترتیب، دیگر افراد متدین، متعهد و دلسوز شیعه پس در آن صورت او حتی بر گردن هیچ مؤمنی پیدا نخواهد کرد. اما بند هشتم، که در برگرنده مسایل مالی، بیت المال، پرداخت سالانه به حسین بن علی(ع) و پرداخت بدهی های حضرت و رسیدگی به بازماندگان شهدای صفین و جمل است، از اساسی ترین شروط قرارداد صلح به شمار می آید.

گزینش موثرترین شیوه مبارزه

چه بسا تحمل شهادت برای حسن آسانتر بود، اما او نیز مانند سایر امامان باید تنها به فکر نجات اسلام و مسلمین، و برگزیدن موثرترین شیوه و مستی مبارزه، می بود. با کمی تفحص می یابیم که در دوران حسن هیچ روش دیگری جز صلح، آن هم به هدف ماندن برای پر پیام تر رفتن، و زنده بودن برای بهتر مردن، به کار نمی آمد. اگر حسن در آن تنهایی و بی یآوری، مانند برادر قیام مسلحانه می کرد و شهید می شد، امامت تداوم نمی یافت. شاید اگر او هم مانند برادر حتی هفتاد و دو یار صدیق و جانباز می داشت، به آن خروش دست می زد، اما وقتی دشمن آن گونه اطراف او را از یاور تهی می کند که حتی همسرش را برای مسموم کردنش، تحت فرمان می گیرد و امرای سپاهش را برای «کت بسته» تحویل دادن او به معاویه، به معامله وا می دارد، و در نهایت، فرمانده سپاهی را که برای قیام باید از او کمک بگیرد، بر علیه اش به طغیان می کشاند، چه راهی جز صلح پیش پایش می ماند؟ به تنها کسی که می توانست اعتماد کند، همان حسینی بود که فردای پر پیام عاشورا، منتظرش نشسته بود. بی انصافی است اگر اذعان نکنیم که شهادت کربلا پیش از آنکه حسینی باشد، حسنی است و چهره حسن را در روزی که در صحنه فداکاری با نقشی از يك قهرمان نستوه و پایدار، و در چهره مظلومانه يك از پا نشسته مغلوب، صلح را بتحلیل، تحمل می کند، با بیداری ننگریم. بی تردید، اگر معادی حسن با معاویه نبود و محك آزمودن در شکستن مفاد آن، به وسیله همین صلح به مردم داده نمی شد، قیام حسین نیز به وقوع نمی پیوست. اگر شرط حسن با معاویه که او را از تعیین جانشین محروم می ساخت برقرار نمی شد، تا معاویه آن را با انتصاب یزید بشکند، نه حسین دستاویز مشهودی برای قیام می داشت، و نه پیروانش دلیل واضح برای استدلال... (57)

ساباط و عاشورا؛ افشاگر جاهلیت پلید امویان

امت آن روز، خود وقتی بر مسیر دو حادثه «ساباط» و «عاشورا» نظر افکند، جاهلیت زشت و پلید امویان را بوضوح احساس می کرد. دید که حسن مسالمت را پذیرفت، ولی باز معاویه به هیچ يك از پنج شرط توافق پایبند نبوده و میثاقها را شکست. نه

در دوران حکومت، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا، عمل کرد؛ نه پس از خود، زمام امر را به شورا و یا صاحب واقعی آن سپرد؛ نه دشنام و ناسزا به علی را موقوف کرد و تقدس منبر را از این بدعت ننگین مصون داشت؛ نه خراج تعهد کرده را پرداخت؛ و نه مسلمانان متعهد و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه‌اش برکنار داشت... و سرانجام نیز حسن رامسموم کرد.

بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن!

به برکت قیام حسن، و قیام فریادگونه حسین، نقطه‌های پوشیده، عریان شدند و فکرهای نهان، عیان گشتند. این بغض اسلام بود که در حسن نهفت و نهفت... و در حسین به فریاد شکست، و شالوده امامت بود که خون جگر حسن نطفه بست، و در خون پیکر حسین به بلوغ رسید. حسن، بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن بود. سربازی که در جنگها، یک تازیش حیرت‌ها می‌آفرید، و خلفی که در مکتب رشادت تا شهادت پدر، از ارث و آموزش بهره برده بود، آنجا که رسالت را در میدان امامت، تنها در صلح، ممکن دید، چه بزرگوارانه و پرشکيب، آن را پذیرفت، که تحمل کرد. این، زیبایی روش حسن بود نه کیفیتی دیگر، که سکوت و صلح را تنها بر لبه شمشیرش نشانده، و راههای دیگر اسلام را در حصار پناه مصون داشت. زبان برنده و خطبه‌های کوبنده و کلام توفنده‌اش سکوت شمشیر را بکمال جبران کردند، و مستعدترین زمینه را برای قیام خونین برادر فراهم ساختند تا بدانجا که معاویه از سخن گفتنش می‌هراسید و رندان مزدور را بر آن داشت تا رشته کلام را از این صاحب برحقش، به سرقت برده و حتی الامکان به وی اجازه صحبت در مجامع را ندهند.

جهاد در وسیعترین میدان‌ها

او بزرگترین قدم اصلاحی را برداشت، و در هنگامه‌ای که فتنه و سلاح، حاکم بود، درهای مکتب اخلاق، محبت و اصلاح را گشود، و مانند مصلحی که جز به صلاح نمی‌اندیشد، نام را به رضای خدا فروخت. او صلح را در ابتدای راه برنگزید، بلکه در انتهای آن، و پس از شکست در همه جبهه‌های جهاد، گردن نهاد جهاد دردناک او در وسیعترین میدان‌ها و گسترده‌ترین ابعاد صورت گرفت. در جبهه مبارزه با دشمن، هم لشکر و هم سنگر را به آزمون گذاشت و هم مقابله با فتنه‌ها و نیرنگها را. در جهاد با اصحاب منافق، از نیروی اصلاح و ارشاد کمک گرفت و در جهاد با نفس، از مهار خشم و تحمل صلحی تحمیلی.

شهادت امام حسن (ع)

در فاصله‌های میان حوادث گذشته، خلاء آشکاری در تاریخ بچشم می‌خورد که مآخذ موجود تاریخی نتوانسته‌اند با داستانسراییهای خود آن را پر کنند. تا اینجا میزان پایبندی معاویه را به تعهداتی که خود وی بگردن گرفته بود، دیدیم، همچنین دانستیم که هیچیک از پنج ماده‌ی قرار داد از طرف او آنچنانکه متناسب با آن سوگندها و پیمانها و میثاق‌ها بود، مراعات نشد: نه در آهنگام که حکومت را بدست گرفت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره‌ی خلفای شایسته عمل کرد، نه پس از خود زمام امر را به (شوری) یا به صاحب واقعی آن سپرد، نه دشنام و ناسزا به علی را موقوف ساخت و حتی فراز منبرها را نیز بدین بدعت شوم آلوده نمود، نه خراج نامبرده را ادا کرد و نه شیعیان و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه‌ی خود برکنار داشت بلکه علیرغم آن تعهدات و سوگندها، فجایعی نسبت بانان مرتکب شد که پیش از او در اسلام سابقه نداشت، مثلاً: نخستین سربریده‌ئی در اسلام که در شهرها گردانیده شد از ایشان بود و بفرمان معاویه گردانیده شد. نخستین انسانی در اسلام که زنده بگور شد از ایشان بود و بدستور معاویه چنین جنایتی انجام گرفت. نخستین زنی در اسلام که بزدان افکنده شد از ایشان بود و معاویه حکم آن را صادر کرد. نخستین شهیدانی که دست و پا بسته و بیدفاع کشته شدند از ایشان بودند و معاویه قاتل آنان بود. سخن کوتاه، معاویه همه‌ی مواد قرار داد را نقض کرده و همه‌ی آن پیمانهای مؤکد را در هم شکست و شگفتا که با اینهمه داعیه‌ی خلافت اسلامی داشت! آخرین فراز قرار داد، از اینجهت که متضمن دقیقترین و حساسترین و در نظر مردم سنگین‌ترین شرط‌ها بود و زیر پا نهادن آن بمنزله‌ی مخالفت و معارضه‌ی آشکارا با قرآن و پیغمبر اسلام تلقی می‌شد، چندی از آسیب خیانت و عهد شکنی او برکنار ماند. هشت سال جانب آن شرط را نگاه داشت ولی عاقبت از آن نیز ببنگ آمد و خوی اموی که برای برانگیختن وی به اینقبیل کارها، و سوسه‌ئی پیوسته داشت، بر او غالب آمد امویگری معاویه، ثابت شد و مادرش هند از نسبت‌هائی که مردم بدو میدادند و شهادت مورخان در آن مورد، تبرئه گشت و تردیدی باقی نماند که معاویه، فرزند واقعی ابوسفیان اموی است! و پسر ابوسفیان و هند را از رسولخدا و قرآن چه پروا؟!

جنایتی که جنایت‌های گذشته را بدست فراموشی سپرد صورت وقوع یافت و سر آغاز خواری عرب - چنانکه ابن عباس گفت - یا طلیعه‌ی خواری انسانها - چنانکه ابواسحق سبیعی گفت - نمودار گشت. در سراسر قرار داد صلح، فرازی که امنیت جانی امام حسن را تضمین می‌کرد طبیعتاً از خیانت دورتر و بموجب اوضاع و احوال جاری، به رعایت سزاوارتر از دیگر مواد بود نقض این ماده پس از اینکه شمشیرها در غلاف رفته و بساط جنگ بر چیده شده و طرف مقابل به قرار داد گردن نهاده، بزرگترین جنایتی بود که معاویه در طول زندگی سراسر جنایتش مرتکب می‌شد.

نه در مدینه - اقامتگاه حسن علیه السلام - و نه در خاندان پیغمبر و نه در میان شیعیان و نه در تمامی کسانی که بوسیله ی خویشاوندی سببی یا نسبی به حسن وابسته بودند ، هیچ واقعه ئی که از آن بتوان استنباط کرد که کاری بر ضد دنیای معاویه در جریان است ، پدید نیامده بود . در اینصورت پس دیگر این غداری چرا و بکدام بهانه و عذر ؟ آنهمه عهد و پیمان و سوگند که غلیظ تر و مؤکدتر از آنها را در هیچ لغتنامه ئی نمیتوان پیدا کرد چه شد ؟ آیا جائز است که برای معاویه نیز عذر و بهانه ئی از آنگونه که فریب خوردگان مسلمان نام ، برای پسرش یزید درست کرده اند ، بتراشیم و مانند آنان که برای دفاع از جنایت قتل حسین و توجیه آن گفتند : (جوان مغروری بود ، میمون بازی او را سرگرم ساخت و شرابخواری بگناهش کشانید) ! اگر قرار باشد چنین عذر موجهی ! برای معاویه نیز بسازیم ، تدبیر و پختگی و هشیاری ئی را که بدو نسبت داده اند ، چگونه حساب کنیم ؟ آیا ایندو با هم سازگارند ؟ ! همین جنایت بزرگ پدر بود که روح سرکش پسر را نیز به دنباله روی از عمل وی بر انگیخت و از آن پدر و پسر ، بانیان بزرگترین جنایت تاریخ اسلام را پدید آورد این جنایت ، قتل دو سرور جوانان بهشت و قطع (تنها واسطه) ئی که نسل پیغمبر از آن است ، بود یعنی در حقیقت ، قتل خود پیغمبر باعتبار امتداد تاریخی آن . آری ، و شگفت آنکه این دو قاتل ، دو خلیفه ی پیغمبر نیز بودند ! و دریغ از اسلام که خلفای پیغمبرش مردمی از این قماش باشند ! درایت و کاردانی ! معاویه همین اندازه توانست در آدمکشی راه مخصوصی پیش پای او بگذارد که پس از وی پسرش یزید بدان دست نیافت و بدین ترتیب این يك بنام (جوانی مغرور) و آن يك بعنوان (سیاستمداری مجرب و کار آزموده) معرفی شدند ! بیگمان اگر زندگی ابوسفیان تا روزگار این دو بازمانده اش ادامه می یافت ، مطمئن می شد که آندو بخوبی توانسته اند نقشی را که وی برای خاندان خود آرزو میکرد ، بپایان رسانند . باری معاویه ، مروان بن حکم (58) را مأمور کرد که جعده دختر (اشعث بن قیس کندی) را که یکی از همسران امام حسن (ع) بود بر مسموم نمودن آنحضرت وادار سازد و با او عهد کند که اگر حسن از دنیا رفت وی را به همسری یزید در آورد و صد هزار درهم نیز به او بدهد . (اشعث بن قیس) همان منافق معروفی است که پس از قبول اسلام ، بوضع رسوا و فضاحتباری مرتد گشته و سپس باز جبر اوضاع و احوال ، او را به اسلام کشانیده بود و جعده بحکم انتساب به چنین عنصر پلیدی ، روحا از هر کسی به قبول این معامله ی ننگین نزدیکتر بود .

امام جعفر بن محمد صادق فرمود : (اشعث در خون امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشت ، دخترش ، حسن را مسموم کرد و پسرش محمد دست به خون حسین آلود) . و بدین ترتیب ، منظور معاویه جامه ی عمل پوشید با این عمل ، سرنوشت امتی تغییر یافت و بدبختی و تباهی آن را فرا گرفت و خود معاویه و اعقاب او نیز برای همیشه دچار انتقام و خون ریزی و آشوب شدند . و بالاخره با این عمل ، آخرین سطر و آخرین فراز قرار داد صلح نیز بدست معاویه نقض شد . و امام حسن علیه السلام در آخرین لحظات زندگی درباره ی او چنین فرمود : (جامش لبالب شد و به آرزویش نائل آمد ، بخدا به وعده هایش وفا نکرد و در گفته هایش راست نگفت) (59) . بيك مروان خبر موفقیت دسیسه ی زهر آگین او را داد و گفت : (شگفتا از حسن ، شربت عسلی که از آب (رومه) (60) فراهم شده بود نوشید و جان سپرد) (61) . معاویه نتوانست از ابراز شادمانی و سرور خودداری کند و در آن هنگام در کاخ سبز بود فریادش به تکبیر بلند شد ، ساکنان کاخ نیز همه صدا به تکبیر بلند کردند ، اهل مسجد نیز که صدای تکبیر شنیدند همه فریاد زدند : الله اکبر (فاخته) همسر معاویه که دختر (قرظة بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف) بود از غرفه ی خود بیرون آمد و گفت : (خدا شادمانت بدارد ای امیرالمؤمنین ! چه خبری شنیده ای که اینچنین شادمانی ؟) گفت : خبر مرگ حسن بن علی فاخته صدا زد : (انا لله و انا الیه راجعون) آنگاه در حالیکه میگریست گفت : (سرور مسلمانان و زاده ی دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله) و سلم از دنیا رفت) معاویه گفت : چه کار بجا و خوبی کردی ، شکی نیست که او چنان بود که میگوئی ، سزاوار است که بر او بگریند . ابن قتیبه بر این روایت چنین افزوده : (چون خبر به معاویه رسید ابراز شادمانی و خوشحالی کرد و بسجده افتاد و همه ی کسانی که با او بودند بسجده افتادند عبدالله بن عباس که در آن هنگام در شام بود از جریان با خبر شد و نزد معاویه رفت ، چون نشست معاویه گفت : حسن بن علی بمرد ، ای پسر عباس ! گفت : آری بمرد و پی در پی تکرار کرد : انا لله و انا الیه راجعون ما از خدائیم و بسوی او باز میگردیم سپس گفت : شنیده ام که از وفات او ابراز شادمانی کرده ئی ! بخدا سوگند پیکر او گور تو را پر نمیکند و مرگ او بر عمر تو نمی افزاید او وفات یافت در حالیکه از تو بهتر بود و ما اگر اکنون عزادار اوئیم ، پیش از این عزادار کسی بهتر از او بوده ایم ، عزادار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی خدا عزای او را جبران کرد و پس از او به نیکوترین وجه ما را گرمی بداشت .) آنگاه ابن عباس صیحه ئی زد و همه ی اهل مجلس بگریه در آمدند و معاویه نیز گریست راوی گوید : هرگز بدان اندازه چشم گریان ندیده ام معاویه پرسید : حسن چند سال عمر کرد ؟ ابن عباس گفت : وی بزرگتر از آن است که کسی تاریخ ولادت او را نداند راوی میگوید : معاویه اندکی سکوت کرد و سپس گفت : پس از او تو بزرگتر قوم خود شدی ، ابن عباس گفت : تا وقتی خدا ابا عبدالله حسین را زنده بدارد ، نه (62) .

یعقوبی صحنه ی تأثیر عظیمی را که وفات امام حسن (ع) در کوفه بجا گذارد و ماجرای گرد آمدن سران شیعه در خانه ی سلیمان بن سرد بزرگ شیعیان و تسلیت آنان را به امام حسین علیه السلام در ضمن نامه ئی بلیغ و غم انگیز ، در تاریخ خود نشان داده است (ج 2 ص 203) . خبر وفات امام حسن به بصره - که زیاد بن سمیه حاکم آن بود - رسید ، مردم همه گریستند و ضجه و ناله از همه سو بلند شد ابوبکره - برادر مادری زیاد - که در بستر بیماری بود ، غوغای مردم را شنید و گفت : خداوند او را از شر بسیار رهناید و مردمان با مرگ او خیر بسیاری را از دست دادند ، خدا حسن را رحمت کند (63) . برادرش محمد بن حنفیه در کنار پیکر بیجان او با این کلمات وی را رثا گفت : خدا رحمتت کند ای ابا محمد ! بخدا اگر زندگیت عزیز و ارجمند بود ،

مرگت کوبنده و در هم شکننده است خوشا روانی که پیکر تو را زنده میداشت و خوشا بدنی که گفت آن را در آغوش گرفت و چرا چنین نباشد؟ که تو زاده‌ی هدایت و بازمانده‌ی اهل تقوی و پنجمین اصحاب کسائی، بدست حقیقت، تربیت یافته و در آغوش اسلام پرورش یافته و از پستان ایمان شیر نوشیده‌ی، زهی آن زندگی و این مرگ، درود و رحمت خدا بر تو باد گرچه خاطره‌ی زندگی تو از خاطر ما زدوده نخواهد شد و در بهره‌ی نیک تو تردید نخواهیم داشت (64).

متونی که بر مسموم شدن امام حسن بوسيله‌ی معاویه دلالت می‌کند همچون روشنترین حوادث تاریخ، متواتر و تردید ناپذیر است. از جمله کسانی که این مطلب را ذکر کرده‌اند: مؤلف (الاستیعاب)، مؤلف (الاصابة)، مؤلف (الارشاد)، مؤلف (تذکره الخواص)، مؤلف ((دلائل الامامة) (65)، مؤلف (مقاتل الطالبین)، شعبی، یعقوبی، ابن سعد در (الطبقات)، مدائنی، ابن عساکر، واقدی، ابن اثیر، مسعودی، ابن ابی الحدید، سید مرتضی در (تنزیه الانبیاء)، شیخ طوسی در (امالی)، شریف رضی در دیوان شعر، حاکم در (مستدرک) را می‌توان نام برد. مؤلف کتاب (البدء و الختام) می‌نویسد: حسن در سال 49 هجری وفات یافت، جعده دختر اشعث او را مسموم کرد و این زهر را معاویه برای او فرستاده و او را به همسری با پسرش یزید وعده داده بود، ولی سپس به این وعده وفا نکرد. ابن سعد در (الطبقات) می‌نویسد: معاویه بارها او را مسموم کرد مدائنی می‌گوید: حسن چهار بار مسموم شد. حاکم در (المستدرک) می‌نویسد: (66) حسن بن علی بارها مسموم شد، هر دفعه از مرگ می‌جست ولی در آخرین دفعه کبد او متلاشی شد و وفات یافت.

یعقوبی می‌نویسد: چون لحظه‌ی مرگش فرا رسید به برادرش حسین گفت: برادر! این سومین و آخرین باری بود که مسموم شدم و هیچ بار چون این آخرین بار نبود، امروز من جان خواهم سپرد، هنگامی که از دنیا رفتم در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخاکم سپار، زیرا هیچکس به مجاورت او از من شایسته‌تر نیست، مگر آنکه کسی جلوگیری تو شود، در آنصورت مگذار قطره‌ی خونی بر زمین ریخته شود. ابن عبدالبر می‌نویسد: حسین بر برادرش حسن وارد شد، آن حضرت به حسین گفت: برادرم! تاکنون سه بار مسموم شده‌ام و هیچ بار چون این بار نبوده‌است و اینک کبد من تباه شده‌است حسین پرسید: چه کسی تو را مسموم کرده برادرم؟! گفت: چرا میپرسی؟ میخواهی با آنان بجنگی؟ آنان را بخدا واگذار! طبری در (دلائل الامامة) (67) می‌نویسد: سبب وفات وی آن بود که معاویه هفتاد بار او را مسموم کرد و هیچ بار زهر در او کارگر نشد، این بود که قاصدی نزد جعده دختر محمد (کذا) بن اشعث بن قیس کندی فرستاد و 20 هزار دینار و ده قطعه زمین از سرزمینها و مزارع کوفه بدو بخشید و تضمین کرد که وی را به همسری پسرش یزید در آورد جعده حسن را بوسیله‌ی براده‌ی طلا آمیخته به آرد و شکر مسموم کرد. و خدای عزوجل فرموده‌است: (پس آیا امید میرید که چون بازگشتید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی تا را بگسلید آنها کسانی می‌باشند که خدایشان لعنت کرده پس گوش آنان را ناشنوا و چشم ایشان را نابینا ساخته‌است)

خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه

پی نوشت‌ها:

- 1- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح و تلخیص:
حاج سید هاشم رسولی محلاتی، قم، موسسه انتشارات علامه، ج 4، ص 28 - شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 187 - اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 10، - ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 328.
- 2- کان الحسن رضی الله عنه له مناقب کثیره: سیدا، حلیم، ذاسکینه و وقار وحشمة، جوادا، ممدوحا... (تاریخ الخلفاء، ط 3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه.ق، ص 189/)
- 3- ان المسألة لا تحل الا فی احدى ثلاث: دم مفجع، او دین مقرر، او فقر مدقع ففی ایها تسئل؟
- 4- مجلسی، بحار الانوار، تهران، المطبعة الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 43، ص 333.
- 5- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ط 3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه.ق، ص 190 - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 215 - سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعة الحیدریه، 1383 ه.ق، ص 196 - الشیخ محمد الصبان، اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار) قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص 179.
- 6- شریف الفرشی، باقر، حیاة الامام الحسن، ط 2، نجف، مطبعة الاداب، 1384 ه.ق، ج 1، ص 302.
- 7- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 21.
- 8- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 170 - ابن قتیبہ دینوری، الامامة والسیاسة، ط 3، قاهره، مکتبه مصطفى البابي الحلبي، 1382 ه.ق، ج 1، ص 67.
- 9- ابوحنفیه دینوری، الاخبار الطوال، ط 1، قاهره، دار احیاء الکتب العربی، (افست انتشارات آفتاب تهران) ص 144-145 - ابن

- اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 231.
- 10- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ط 2، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، 1382 ه.ق، ص 113.
- 11- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1961 م، ج 11، ص 25 (خطبه 200).
- 12- طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعه المرتضویه، ص 144-150.
- 13- طبرسی، همان کتاب، ص 156.
- 14- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج 5، ص 98 - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 409 - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تبریز، مکتبه بنی هاشم، 1381 ه.ق، ج 2، ص 199 - ابوالعباس المبرد، الكامل فی اللغة و الادب، ط 1، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1407 ه.ق، ج 2، ص 195.
- 15- امام حسن مجتبی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت با معاویه اعتراض داشت، به پیمانهای صلح پیامبر اسلام استناد نموده، و فرمود: به همان دلیل که پیامبر با آن قبائل پیمان بست، من نیز با معاویه قرار داد آتش بس منعقد ساختم. (مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1383 ه.ق، ج 44، ص 2).
- 16- تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 206.
- 17- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعه الاسلامیه، 1383 ه.ق، ج 44، ص 1. در تهیه و تنظیم این بخش، علاوه بر مدرک گذشته، از جزوه «فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام)» (فاقد نام مؤلف و ناشر) نیز استفاده شده است.
- 18- در جنگ جمل متجاوز از سی هزار نفر کشته شدند (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 172) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 182) و مجموع تلفات طرفین در جنگ صفین به صد و ده هزار نفر رسید (مسعودی، مروج الذهب، ط 1، بیروت، دارالاندلس، 1965 م، ج 2، ص 393).
- 19- مس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین (ثوره الحسین)، ترجمه مهدی پیشوایی، چاپ دوم، قم، انتشارات توحید، ص 197-200.
- 20- آیین اسلام، ترجمه محمد ابراهیم، آیتی بیرجندی، تهران، شرکت سهامی انتشار، 1339 ه.ش، ص 250-251.
- 21- ابوالفرج، الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط 2، نجف، منشورات المکتبه، الحیدری، 1385 ه.ق، ص 39 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1961 م، ج 16، ص 38 - احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، ط 1، ص 60، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ه.ق، ص 32.
- 22- آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن، ط 2، منشورات دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه، ص 102.
- 23- آل یاسین، همان کتاب، ص 68-74.
- 24- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه، بصیرتی، ص 189 - ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفه الائمة، 1303 ه.ق، ص 167.
- 25- ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 13 و 14 - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 406 - مجلسی، بحارالانوار، تهران، مکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 21 - سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، 1383 ه.ق، ص 199.
- 26- به همین جهت است که چند تن از مورخان قدیم اسلامی، کتابهایی به همین نام (قیام الحسن) نوشته‌اند که از آن جمله دو کتاب زیر را می‌توان نام برد: الف - قیام الحسن، تالیف هشام بن السائب الکلبی که در سال 205 ه.ق در گذشته است. ب- قیام الحسن، تالیف ابراهیم بن محمد الثقفی که در سال 283 ه.ق، در گذشته است (حکیمی، محمد رضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص 171).
- 27- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 191. موبد این معنا پاسخی است که امام مجتبی (علیه السلام) به یکی از شیعیان داد. امام ضمن پاسخ سؤال او که چرا دست از جنگ کشیدی؟ فرمود: سوگند به خدا اگر با معاویه جنگ می‌کردم، مردم مرا به او تسلیم می‌کردند (مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 20).
- 28- یعقوبی از سعید بن قیس نام نمبرد ولی مورخان دیگر، به ترتیبی که گفته شد نوشته‌اند.
- 29- ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط 2، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1385 ه.ق، ص 40.
- 30- دو پسر عبیدالله را «بسر بن ارطاة» یکی از فرماندهان خونخوار معاویه، کشته بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1961 م، ج 2، ص 14)؛ از اینرو جادداشت که حداقل، خصومت او با معاویه که قاتل اصلی فرزندان او را از این عمل ننگین بازدارد، اما آن عنصر سست و بی لیاقت با پیوستن به معاویه، نیروهای امام مجتبی (ع) را درهم ریخت و خیانت بزرگی مرتکب شد.
- 31- ابوالفرج الاصفهانی، همان کتاب، ص 42 - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 204.
- 32- چنانکه قبلاً گفتیم، با توجه به اینکه ارتش امام مجتبی (ع) از گروههای مختلفی تشکیل یافته بود که در میان آنها عده‌ای از خوارج و عده‌ای از عناصر سود جو و دنیا پرست بودند، جای تعجب نبود که در صد قتل امام برآیند و چادر و لوازم سفر آن حضرت را غارت کنند و در همان حال عده‌ای فریاد بزنند: این مرد ما را به معاویه فروخت و مسلمانان را ذلیل ساخت!! براستی که سبط اکبر پیامبر (ص) تا چه حد مظلوم بوده است؟!.
- 33- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 205، مورخان جریانی را که منتهی به

غارت خیمه امام و حمله به سوی آن حضرت شد، به طور مختلف نوشته‌اند. از آن جمله «طبری» و «ابن اثیر» و «ابن حجر عسقلانی» می‌نویسند: هنگامی که حسن بن علی در «مدائن» اردو زده بود، ناگهان شخصی (که از مزدوران معاویه بود) صدا زد: مردم! قیس بن سعد کشته شده است، فرار کنید! مردم متفرق شدند و... (تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 92 - الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 404 - الاصاب: فی تمییز الصحابة، ط 1، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 330/)

34- محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص 92- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابة، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 14. عبارت اسد الغابه چنین است: «... فلما افردوه امضى الصلح.»

35- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 147 - طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویه، ص 157.

36- شبر، سید عبدالله، جلال‌العیون، قم، مکتبه بصیرتی، ج 1، ص 345-346.

37- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1961 م، ج 16، ص 28.

38- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 405 - ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، (در حاشیه الاصابه)، ط 1، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 371 - محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج 6، ص 93.

39- دارابگرد یکی از پنج شهرستان ایالت فارس در قدیم بوده است. (لغتنامه دهخدا، لغت داربگرد). شاید علت انتخاب خراج «دارابگرد» این باشد که این شهر طبق اسناد تاریخی، بدون جنگ تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پیمان صلح بستند. خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر و خاندان آن حضرت و یتیمان و تهیدستان و درماندگان راه داشت. از اینرو امام مجتبی (علیه السلام) شرط کرد که خراج این شهر به بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین پرداخت شود زیرا درآمد آنجا، همچنانکه گفته شد، به خود آن حضرت تعلق داشت. بعلاوه، بازماندگان نیازمند شهید این دو جنگ که بی سرپرست بودند، یکی از موارد مصرف این خراج به شمار می‌رفتند (مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 10).

40- مشروح پیمان صلح را در کتاب «صلح الحسن» تالیف شیخ راضی آل یاسین (ط 2، منشورات دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه) ص 259-261 مطالعه فرمایید.

41- این پیشگویی با اندکی اختلاف در الفاظ، در کتب و مآخذ یاد شده در زیر، از آن حضرت نقل شده است: تذکره الحواسب، ص 194 - اسدالغابه، ج 2، ص 12 - نورالابصار، ص 121 - الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص 158 - الاصابه، ج 1، ص 330- کشف الغمه، ترجمه فارسی، ج 2، ص 98- تهذیب التهذیب، ج 2، ص 298 - الصواعق المحرقة، ص 82- البدایه و النهایه، ج 8، ص 36- الاستیعاب، (در حاشیه الاصابه) ج 1، ص 369- حلیه الاولیاء، ج 2، ص 35- اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار)- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 38 و 44 - عمدة الطالب، ص 65 - الطبقات الکبری عبدالوهاب شعرانی، ج 1، ص 26 - انساب الاشراف، ج 3، ص 42.

42- آل یاسین، همان کتاب، ص 278.

43- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج 16، ص 15 - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1385 ه.ق، ص 45- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 191. ابوالفرج می‌گوید: معاویه به این خطبه را پیش از ورود به کوفه ایراد کرد.

44- محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 95.

45- الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 405. بلاذری نیز می‌نویسد: «معاویه به فرماندار خود در بصره تصمیم دستور داد مردم را برضد حسن بن علی تحریک کند. او نیز این ماموریت را انجام داد و در نتیجه تحریکات وی، اهل بصره داد و فریاد به راه انداختند و گفتند: این مال، متعلق به بیت المال است، چرا آن را به دیگران بدهیم!» (انساب الاشراف، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ه.ق، ص 47/)

46- تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 95.

47- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 132. امام مجتبی (علیه السلام) تمام این حوادث را پیش بینی می‌کرد. او بخوبی می‌دانست که اگر زمام امور مسلمانان به دست بنی امیه بیفتد، سرنوشت تاریکی در انتظار آنان و مخصوصاً شیعیان خواهد بود، ولی مسلمانان تا روزی که خود با این حوادث تلخ، رو در رو قرار نگرفته بودند، پی به اهمیت قضیه نمی‌بردند. آنان هنگامی که با این حوادث وحشتناک مواجه شدند، تازه متوجه شدند که فرصت را از دست داده‌اند و فهمیده و نفهمیده مقدمات بدبختی خود را فراهم ساخته‌اند. حضرت مجتبی (علیه السلام) ضمن خطبه‌ای که مشروح آن در صفحات گذشته نقل شد، به این آینده تاریک اشاره کرده بود: «اگر (به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه بسپارم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادی نخواهید دید و گرفتار انواع شکنجه‌ها و آزارها خواهید شد. هم اکنون گویی، به چشم خود می‌بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده، آب و نان درخواست خواهند کرد، آب و نانی که مال فرزندان شما بوده و خداوند برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده از حق مسلم خود محروم خواهند ساخت.»

48- حسین، طه، علی و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، تهران، کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، 1332 ه.ش، ص 207.

49- از این جهت می‌توان گفت که پیمان صلح، برای معاویه حکم شمشیری دو دم را داشت که هر دولبه‌اش به زیان وی بود! زیرا اگر او به مفاد صلحنامه عمل می‌کرد، هدف امام تا حدودی تأمین می‌شد و اگر آن را نقض می‌کرد، نتیجه آن ایجاد تنفر عمومی از حکومت اموی و جنبش و بیداری مردم بر ضد این حکومت بود، و این، مسئله‌ای بود که پیشوای دوم آن را از نظر دور نداشت.

50- شمس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین(علیه السلام)، ترجمه مهدی پیشوائی، قم، انتشارات توحید، 1362 ه.ش، 178-179.

51- حکیمی، محمدرضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صفحات 121 و 133 و 171.

52- علی و فرزندان، ترجمه محمد علی خلیلی، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، ص 298.

53- حکیمی، همان کتاب، ص 129-130.

54- آل یاسین، شیخ راضی، صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سید علی خامنه‌ای، موسسه انتشارات آسیا، 1354 ه.ش، مقدمه، ص 20-21.

55- ابن شهر آشوب می‌نویسد: همه مسلمانان اتفاق دارند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله) فرمود: «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا» (مناقب آل ابی طالب، قم، مکتبه الطباطبائی، ج 3، ص 394).

57- البته این بخش را نباید مسلم تلقی کرد- مولف (پیشوایی).

58 - مسعودی (حاشیه ی ابن اثیر , ج 5 ص 198) و بیهقی (ج 1 ص 64) ماجرای کوشش امام حسن را در واقعه ی جنگ جمل برای تأمین جان مروان که به اسارت گرفته شده یا در بصره در خانه ی زنی پنهان گشته بود , نقل کرده اند . شریف رضی در (نهج البلاغه) (ج 1 ص 121) گوید : گفته اند که در واقعه ی (جمل) مروان بن حکم اسیر شد , حسن و حسین - علیهما السلام - نزد امیرالمؤمنین - علیه السلام - او را شفاعت کردند و آن حضرت ویرا رها کرد حسن و حسین گفتند : با تو بیعت خواهد کرد , ای امیرالمؤمنین ؟ فرمود : مگر پس از قتل عثمان با من بیعت نکرده بود ؟ مرا نیازی به بیعت او نیست , دست او دست یهودی است , اکنون بیعت میکند و پس از لحظه ئی خیانت میورزد , بدانید که او را حکومتی خواهد بود بدان کوتاهی که سگی بینی خود را بلیسد و او پدر (چهار گوسفند) است و این امت از او و فرزندان او روز خونینی بخود خواهد دید مؤلف : مروان , پاداش کوششی را که حسن برای تأمین جان او کرده بود بدینصورت داد که برای قتل او میان (معاویه) و (جعده) واسطه شد و (از کوزه همان برون تراود که در اوست) عرب به هر دست خیانتکار و هر انسان فریگری می گوید : دست یهودی (م)

59- تاریخ مسعودی (حاشیه ی ابن اثیر , ج 6 ص 55 56)

60- چاهی در نزدیکی مدینه (م)

61- ابن عبدالبر

62 - ابن قتیبۀ , متوفی بسال 276 (ص 159 - 160) نظیر یا نزدیک به همین را یعقوبی و طبری نیز نقل کرده اند

63 - ابن ابی الحدید (ج 4 ص 4)

64- یعقوبی (ج 2 ص 200) و مسعودی (در حاشیه ی ابن اثیر , ج 6 ص 57) با اندک تفاوتی در برخی از کلمات

65- تألیف طبری

66 - ج 6 ص 5 چاپ پاریس

67 - ص 61